

گامی بسوی حقیقت

بررسی علمی و تطبیقی در مورد عقائد و مبادی مذهبی
اهل تشیع و تحولات در آن از بدو تا کنون

نویسنده:

عبدالرحمن الدمشقیة

ترجمه:

گروه علمی فرهنگي موحدين

عنوان کتاب:	گامی بسوی حقیقت
نویسنده:	عبدالرحمن الدمشقیة
ترجمه:	گروه علمی فرهنگی موحدین
موضوع:	عقاید کلام - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...)
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع:	www.aqeedeh.com کتابخانه عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
مقدمه ناشر	۱.....
مقدمه مؤلف	۳.....
ادعایی تحریف قرآن	۵.....
دیدگاه امام خوئی در مورد تحریف قرآن	۱۲.....
سنت نبوی	۱۳.....
زیارت قبور ائمه	۱۵.....
مدد خواستن شیعه از ائمه به هنگام مصائب	۱۸.....
عصمت ائمه و غلو در مورد آن	۱۸.....
ائمه غیب نمی دانند	۲۱.....
ایمان به ولایت اهل بیت و پاداش آن	۲۴.....
اهل سنت و اهل بیت	۲۶.....
افراط و تفریط شیعیان در مورد اهل بیت	۲۸.....
اهل سنت و صحابه	۳۱.....
اهل تشیع و صحابه	۳۲.....
گامی دیگر بسوی تفرقه افکنی میان شیعه و سنی یا کتاب ثم اهدتیت	۳۴.....
اختلاف نظر در میان اصحاب	۳۷.....

- مسئله امامت ۳۹
- حق با علی است و مخالفین او اشتباه کرده بودند ۴۵
- مباحثه امام مالک و یکی از کینه توزان در مورد اصحاب ۵۱
- عاشورا ۵۳
- موضع امام علی و فرزندان او در قبال شیعیان ۵۸
- متعه یا ازدواج موقت ۶۲
- تقیه ۶۸
- خمس ۷۱
- مهدی موعود یا امام دوازدهم شیعیان ۷۳
- الرجعة للانتقام «بازگشت برای گرفتن انتقام» ۷۵
- بداء ۷۷
- افزودن اَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ فِي الْأَذَانِ توسط شیعیان ۷۸
- سجده بر مهرهایی که ادعا می شود از خاک کربلا هستند ۷۹
- جمع کردن نمازها ۸۰
- عدم برگزاری نماز جمعه ۸۱
- شیعیان امروز ۸۱
- پرسشی دیگر آیا شیعیان می توانند غیر مسلمانان را به اسلام دعوت کنند؟ ۸۷
- شیعه و تاریخ ۹۰
- فاجعه خونین بغداد ۹۰
- نتیجه گیری از بحث حاضر ۹۲

مقدمه ناشر

آنچه اینک تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود گفتاری است تحت عنوان *دراسة و مقارنة بين الشيعة والسنة*. به جادانستیم که این گفتار را ترجمه کرده و با اضافاتی آن را به چاپ برسانیم. این گفتاری است از یکی از علمای صاحب نظر در مذهب شیعه که از نزدیک با مذهب و متون و مراجع شیعه آشنایی کامل داشته و آن را با دین راستین اسلام که قرآن کریم و سیره پیامبر ﷺ و اصحاب ایشان ﷺ اجمعین بیانگر آن می‌باشند بگونه‌ای منطقی و با شیوه‌ای مستدل و روشن مطابقت و مقایسه نموده است.

شکی نیست آنچه که امروزه به عنوان مذهب شیعه نامیده می‌شود در طول حیات خود از زمان عبدالله بن سبا تا کنون دستخوش تبدیل و تغییر زیادی واقع گردیده و هرکس به سهم خویش چیزی به آن افزوده است. این آئین که مذهب سیاسی محض بود تبدیل به مذهب جدیدی با ویژگی‌های متمایز از عامه مسلمین گردیده است.

عقاید و اعمال شیعیان فعلی همان عقاید شیعیان غلاة است که شیعیان منصف در زمان‌های گذشته آن را رد کرده‌اند. کما اینکه آیت الله برقی رحمته الله علیه عالم معاصر و دیگران هم به آن اشاره کرده‌اند.

در این گفتار که اینک بصورت نوشته در اختیار شما است خواهید دید که عقاید و گفته‌های شیعیان تا چه اندازه با یکدیگر تضاد و دوگانگی دارند. بدیهی است برای شناخت هر مکتبی باید به مراجع و متون معتبر آن مکتب مراجعه کرد. اما شیعه تنها مکتبی است که شناخت آن از این طریق ممکن

نیست، بلکه با مراجعه به متون و کتب شیعه به دوگانگی تضاد و ابهامات بیشتری بر می‌خوریم، چرا که اساس مذهب شیعه بر تقیه استوار است. همچنین هرچند کوتاه و گذرا به پاره‌ای از سیاست‌های تفرقه افکنانه سردمداران شیعه ایران در میان امت اسلامی و مظالم و تبعیض‌های مدعیان دروغین وحدت و برادری میان مسلمین، نسبت به اهل سنت ایران که بخش بزرگی از جامعه ایران را تشکیل می‌دهند، اشاره شده است و خواهیم دید حاکمان شیعه ایران که چهره واقعی و مزورانه خود را در پشت نقاب اسلام خواهی مخفی کرده‌اند عملاً چگونه تیشه بر ریشه اسلام زده و آئین پاک رحمت و رهائی محمدی ﷺ را در افکار جهانیان مخدوش جلوه داده‌اند. باشد که مصنفان و شیفتگان آگاهی و حقیقت بدور از هرگونه پیشداوری و تعصب در این نوشته تأمل کنند تا حقیقت امر بر آنان آشکار گردد.

و امید آن که مورد قبول حق تعالی واقع شود.

وما أريد إلا الإصلاح

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على رسوله وعلى آله وأصحابه أجمعين. اما بعد، من مفتخرم که پیام و سخنم را به هر برادر شيعه که پذيرای انتقاد سازنده و با قلبی پاک و عقلی سليم و روحیه‌ای گشاده از آن استقبال می‌کند تقدیم کنم.

مجموعه‌ای که در پیش رو دارید خلاصه و برگرفته‌ای است از معروف‌ترین و مهم‌ترین کتبی که در آنها پدیده تشیع، مبدأ و ابعاد آن تشریح گردیده است.

کلیه مطالب ذکر شده را از متون کتاب‌های مراجع شيعه و با درج شماره صفحه باز می‌گوئیم تا خواننده عزیز به هنگام مراجعه اصل کتاب با مشکلی مواجه نشده و به آسانی بتواند به موضوع دسترسی یابد.

آنچه که از این منابع نقل می‌شود بدین معنی نیست که همه شيعیان جهان متفقاً به آن معتقد هستند، بلکه هدف این است که ملت شيعه از آنچه در کتاب‌های‌شان آمده آگاه شوند. زیرا تقریباً عموم ایشان از تناقضات موجود در کتاب‌های‌شان بیخبرند.

نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که بحث حاضر بدون تعصب و تقلید کورکورانه از گذشتگان تألیف گردیده و هدف آن جز جلب رضای خدای متعال و نمایاندن حق به عموم چیز دیگری نیست.

همچنین از تعصب خشک، احساسات و استفاده از روش‌ها و عبارات ناپسند که موجب گسترش دامنه اختلافات می‌شود، پرهیز نموده‌ایم. این بحث به مثابه میزان و محکی میان عقیده اهل سنت و اهل تشیع است.

ادعایی تحریف قرآن

ویژگی اهل سنت از سایر فرق و مذاهب این است که اهل سنت دارای عقیده‌ای میانه و بدور از غلو و زیاده روی و انحراف می‌باشند. زیرا عقیده اهل سنت از کتاب خدا (قرآن مجید) و سنت پیامبر ﷺ سرچشمه می‌گیرد. قرآن کتابی است خالی از نقص و خطا، که سراسر آن نور و هدایت و همچنین حجتی است از جانب پروردگار برای بندگان. قرآن مجید شامل آیات وحی شده بر پیامبر ﷺ بدون هیچگونه کم و زیاد و یا تحریف می‌باشد. نکته قابل توجه این است که دشمنان خداوند دیگر همچن گذشته سعی در جهت تحریف قرآن و پراکندن شبهات پیرامون آن نداشته و صد البته که خداوند هرگز خلاف وعده خود عمل نمی‌کند، چرا که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۱۰۱﴾ [الحجر: ۲۹]. «ما ذکر (قرآن) را نازل کردیم و همانا خود حافظ آن می‌باشیم».

اما آنچه در کتب شیعیان آمده، کاملاً مغایر نص صریح قرآن در آیه‌ای است که ذکر گردید. از آن جمله می‌توان کتاب «مرأة العقول» نوشته محدث شیعه ملا باقر مجلسی، و کتاب «البرهان فی التفسیر القرآن» نوشته سید هاشم بحرانی مفسر مشهور شیعه ص ۴۹، و کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف قرآن رب الأرباب» «سخنی قاطع در اثبات تحریف قرآن» نوشته نور طبرسی و همینطور کتاب «الأنوار النعمانیة» نوشته نعمت الله الجزائری ج ۲ ص ۳۵۷ را نام برد. لایه بر این‌ها بسیاری از علماء شیعه تأکید می‌کنند که به قرآن

مطالبی اضافه و مطالبی از آن کاسته شده است، و اصحاب گرامی پیامبر ﷺ تغییراتی در آن داده‌اند.

طبرسی در کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف قرآن رب الأرباب» ص ۳۰ به نقل از نعمت الله الجزائری می‌گوید: اصحاب (اهل تشیع) بر صحت احادیث متواتر در مورد تحریف قرآن اجماع و اتفاق نموده‌اند. همچنین کلینی که یکی از بزرگ‌ترین و معروفترین مراجع شیعه است، در کتابش «الکافی»، که نزد ایشان اعتباری بیش از صحیح بخاری نزد اهل سنت دارد، در ج ۲ صفحه ۷۳۴ می‌نویسد: مجموع آیات نازل شده بر پیامبر اکرم ﷺ ۱۷۰۰۰ (هفده هزار) بوده است (در حالی که می‌دانیم آیات قرآن تقریباً ۶۰۰۰ می‌باشد). وی ادامه می‌دهد که قرآن کامل را جز ائمه علیهم السلام کسی جمع‌آوری نکرده است.^۱

همچنین [نگارنده کافی در الکافی فی الأصول ج اول ص ۲۴۰]. از امام جعفر صادق علیهما السلام روایت می‌کند: «أنه قال وإن عندنا لمصحف فاطمة والله ما فيه من قرآنكم حرف واحد». یعنی: «همانا مصحف فاطمه نزد ما است و قسم به خدا که از قرآن شما در آن یک حرف هم وجود ندارد».

نگارنده تفسیر الصافی در مقدمه تفسیرش می‌گوید: قرآنی که اینک در اختیار ما است آن چنان که بر محمد ﷺ نازل گردیده نیست بلکه در این قرآن خلاف آن چه خداوند نازل فرموده یافت می‌شود و بعضاً قرآن موجود مورد تحریف و تغییر قرار گرفته و در بسیاری از موارد کلماتی چون «علی» و «آل محمد» و همچنین اسامی بعضی از منافقین حذف گردیده است. صاحب تفسیر الصافی اضافه می‌نماید: بنابر اعتقاد مراجع و بزرگان ما پیرامون قرآن

از جمله کلینی چنین به نظر می‌رسد که آنها معتقد به تحریف و نقصان در قرآن بوده‌اند.^۱

نور طبرسی در کتاب «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب» دو هزار روایت از مجموعه روایات شیعیان را جمع‌آوری کرده تا تحریف قرآن را ثابت کند.

نور طبرسی از علماء مشهور شیعه است و شیعیان در تقدیر و تجلیل از وی، او را در حجره مرتضویه واقع در نجف اشرف که از مقدس‌ترین گورستان‌های شیعیان است به خاک سپرده‌اند. این کتاب در ایران به چاپ رسیده است.

کمال میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه ذکر کرده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه مردم را بر قرائت زید بن ثابت متفق کرد و قرآن‌های دیگر را سوزاند و بی‌شک بسیاری از آنچه را که از طرف خداوند نازل شده بود باطل گردانید.^۲

علاوه بر این آقایان کلینی و قمی که از مراجع و شخصیت‌های بزرگ شیعه بشمار می‌روند آیاتی را ذکر کرده و ادعا نموده‌اند که این آیات در قرآن موجود بوده، سپس حذف گردیده‌اند. برای نمونه چند مورد از این آیات خیالی را متذکر می‌شویم. ابتدا آیه را به همان صورتی که آنان مدعی شده‌اند می‌آوریم، سپس آن را آن‌چنانکه در قرآن موجود است ذکر می‌نماییم:

۱- «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»^۳.

۱- مقدمه تفسیر صافی ص ۱۴.

۲- شرح نهج البلاغه ص ۱۱ ج ۱.

۳- الکافی، الحجّة، ج ۱ ص ۴۱۴ چاپ ایران.

اصل این آیه بدین گونه است: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۷۱].

۲- «سأل سائل بعذاب واقع للكافرين بولاية علي ليس له دافع»^۱.

اصل این آیه در قرآن چنین است: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ۝ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ۝﴾ [المعارج: ۱-۲].

۳- «وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا في ولاية علي»^۲.

این آیه در قرآن بدین صورت است: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ [البقرة: ۲۳].

۴- «وسيعلم الذين ظلموا آل محمد اى منقلب ينقلبون»^۳.

آیه واقعی در قرآن چنین است:

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۷].

۵- «ولو آن هم فعلوا ما يوعظون به في علي»^۴.

اصل آیه مورد ادعا در قرآن به این شکل است: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا﴾ [النساء: ۴۴].

۶- «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل اليك من ربك في علي وإن لم تفعل فما بلغت رسالته»^۱.

۱- الكافي، الحجة، ج ۱ ص ۴۲۲.

۲- الكافي، الحجة، ص ۴۱۴.

۳- تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۲۵.

۴- الكافي، الحجة، ج ۱ ص ۲۲۴.

آیه در اصل اینگونه است: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: ۴۷].

نگارنده تفسیر نور الثقلین می‌نویسد وقتی این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد، آن حضرت به علی رضی الله عنه گفتند: اگر آنچه به من در مورد ابلاغ ولایت شما دستور داده شده بود اعلام نمی‌کردم، همه اعمال من باطل می‌شد. آنچه ملاحظه می‌کنید برخی از آیاتی هستند که شیعیان مدعی وجود تحریف در آنها می‌باشند که اصحاب گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را متهم به آن می‌کنند.

سلطان محمد شاه قاجار از مرجع شیعه علی اصغر بروجرودی درخواست کرده بود که کتابی در توضیح و بیان عقاید شیعه بنویسد. بروجرودی به همین منظور کتابی بنام «عقاید الشیعة» تألیف کرد. او در این کتاب در مورد تحریف قرآن چنین اظهار نظر می‌کند: بر ما واجب است معتقد باشیم که قرآن اصلی خالی از تحریف و تغییر است. اما قرآنی را که گروهی از منافقین جمع‌آوری کردند دستخوش تحریف و تغییر گردیده و قرآن اصلی نزد معدی موعود می‌باشد.^۲

تردیدی نیست که شیعیان مخلص و آگاه تحریف قرآن را باور نمی‌دارند. اما به نظر ما تا زمانی که آنان صراحتاً از کتاب کافی و دیگر مراجع شیعه که مدعی تحریف قرآن هستند، تبری نجویند قابل نکوهش و ملامت هستند. با وجود زشت پنداشتن عقیده باطل تحریف قرآن پافشاری بر اثبات تحریف قرآن عملی ناروا است.

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۱ ص ۴۵۴.

۲- کتاب عقاید الشیعة ص ۲۷ چاپ ایران.

بسیاری از مسیحیان عقیدهٔ تثلیث (پدر، پسر، روح القدس) که کلیسا مبلغ آن است، را رد و تقبیح نموده و صرفاً معتقد به نبوت حضرت مسیح علیه السلام می‌باشند. اما علیرغم این حقیقت، آنان همچنان بر مسیحیتی باقی مانده‌اند که خود مبادی آن را باور ندارند.

همین حقایق رهبران مذهبی شیعه را وادار کرده است تا علیرغم میل باطنیشان تحریف قرآن را انکار کنند. اگر آنها در انکار خود صادق هستند باید به این نکته اعتراف کنند که رهبران مذهبی شیعه بر اساس نوشته‌هایشان در گذشته، معتقد به تحریف قرآن بوده‌اند شاهد این مطلب کتبی است که در دسترس عموم قرار دارد. مثلاً کافی که مشتمل بر روایاتی ساختگی است که تحریف قرآن کریم را ادعا می‌کند.

گروهی دیگر از اهل تشیع بنا به دلایل دیگری تحریف قرآن را انکار و مخالفت خود را با ادعاهای علماء پیشین ابراز نموده‌اند.

اولین موردی که این گروه از شیعیان را مجبور به انکار تحریف قرآن کرد این بود که، از آنان قرآن مورد ادعایشان خواسته شد تا بتوان آن را با قرآن موجود مطابقت داد و صحت مدعایشان را به اثبات رساند. زیرا فایده قرآنی که به زعم ایشان از ۱۳۰۰ سال قبل در سرابی نزد امام مهدی است، چیست؟ آیا نه اینکه قرآن رهنمای انسان‌ها و مایه هدایت مردم است؟ اصولاً هدف باریتعالی از نزول قرآن چه بوده است؟ آیا با افسانه‌سازی‌ها می‌توان ره به جایی برد و آیا زبانی بزرگ‌تر از این برای مردم می‌توان تصور نمود که خداوند کتاب خود را برای مدتی طویل از امت اسلامی پوشیده نگه دارد؟!.

دومین موردی که موجب شده شیعیان دست از ادعای تحریف قرآن بردارند این حقیقت است که خلفاء ثلاثه (ابوبکر، عمر، عثمان رضی الله عنهم) پیوسته در کلیه امور با حضرت علی رضی الله عنه مشورت می‌کردند و ایشان هرگز از راهنمایی و ارشاد دریغ نداشته و تا لحظه وفات مشاور و راهنمای آنان بوده‌اند. کما

اینکه به گواهی تاریخ حضرت عمر رضی الله عنه با کمال افتخار این حقیقت را عنوان نموده‌اند که: «لولا علی لهلك عمر». بنابراین اگر قرار بود که تحریفی در قرآن صورت‌گیرد، علی رضی الله عنه اولین شخصی بودند که از آن مطلع شده و به شدت از آن جلوگیری می‌نمودند. با توجه به اینکه حضرت علی رضی الله عنه نسبت به هیچ آیه‌ای از قرآن اظهار شک و تردید ننموده‌اند، پس قرآن موجود همان قرآن مورد تایید ایشان می‌باشد.

سومین موردی که باعث انکار تحریف قرآن توسط این گروه از شیعیان شده این است که اصولاً عقیده تحریف کتاب خدا برای پیروان تشیع زشت و غیر قابل قبول است.

همین موارد و دلایل است که باعث شده تا برخی از شیعیان و زعمای ایشان با توسل به تقیه تحریف قرآن را انکار کنند. تقیه‌ای که شیعیان به آن معتقدند، اظهار ظاهری مطلبی است که قلباً به آن معتقد نمی‌باشند.

مراجع مخالف شیعی که معتبرترین آنها همان کافی می‌باشد، با توسل به روایات واهی و خیالپردازی‌ها سعی در اثبات تحریف قرآن داشته، مداوماً و علناً به چاپ رسیده و بین مردم توزیع می‌شوند. تا کنون هیچ یک از سردمداران مذهبی تشیع که داعیه اسلام ناب محمدی را دارند کوچک‌ترین مخالفت و اقدامی جهت جلوگیری از چاپ و نشر این کتب بعمل نیاورده‌اند. کما اینکه مردم را نسبت به آنچه در این کتب پیرامون تحریف قرآن آمده آگاه نکرده و آنان را از این معضل خطیر برحذر نمی‌دارند.

بنابراین، درحالی که کتاب‌های مرجع شیعی سعی در القاء عقیده تحریف قرآن دارند و پیوسته چاپ شده و در دسترس عموم قرار می‌گیرند و در حوزه‌های علمیه به آخوندها آموزش داده می‌شوند، آیا شیعیان نباید اندکی در فکر بازنگری آنچه به ایشان مقدس نمایانده شده است باشند؟

دیدگاه امام خوئی در مورد تحریف قرآن

هرگاه با شیعه‌ای برخورد می‌کردم، با او در مورد اعتقاد رهبران و پیشوایان شیعه به تحریف قرآن به مباحثه می‌پرداختم. ایشان اظهار می‌داشتند که معتقد به چنین چیزی نبوده و خود را از پیروان امام خوئی رئیس وقت حوزه علمیه نجف اشرف معرفی نموده و هر نظری که مغایر با نظر ایشان بوده را غیر قابل قبول می‌دانستند. آیت الله خوئی بعد از بررسی آراء و نظرات مسلمانان خصوصاً شیعیان پیرامون تحریف قرآن در کتابش تفسیر البیان ص ۲۵۲ چنین نتیجه‌گیری کرده‌است: از آنچه در گذشته متذکر شدیم، برای خواننده واضح و مبرهن گردید که بحث تحریف قرآن خرافاتی بیش نیست و کسی آن را نخواهد پذیرفت مگر که ضعیف العقل باشد. اما آیت الله خوئی نظر دیگری نیز دارد که به عقیده کسانی که معتقد به تحریف قرآن هستند نزدیک‌تر می‌باشد. وی در کتاب مذکور ص ۲۲۲ چنین می‌گوید: در وجود قرآنی دیگر از امیر المومنین علی علیه السلام که با این قرآن در ترتیب سوره‌ها تفاوت دارد، شکی نیست. اتفاق و اجماع علماء بر وجود آن قرآن ما را از زحمت اثبات وجود آن بی‌نیاز می‌کند، اگرچه در آن قرآن مطالبی موجود بوده است که در این قرآن نمی‌باشد، اما این مطلب به این اعتبار که حذف مطالب اضافی از قرآن تحریف باشد، بر تحریف قرآن دلالت نکرده، بلکه صحیح این است که گفته شود کلمات اضافی به منزله تفسیر و توضیح برخی مفاهیم قرآن کریم از جانب خدای تعالی بوده‌اند. از این نظریه آیت الله خوئی می‌توان به دو مسئله پی برد:

- ۱- وجود قرآنی دیگر که توسط حضرت علی علیه السلام جمع‌آوری شده و با قرآن موجود در اختیار مسلمین، تفاوت‌هایی دارد.

۲- وجود شرح و تفصیل در قرآن به معنای نزول آنها به همراه آیات از جانب خداوند متعال خواهد بود.

جای بسی شگفتی از امامی است که به عقل و دانش درمیان علماء اشتهار دارد، امامی که بر اساس فتوای او پیروانش می‌توانند در نمازهایشان به امام سنی اقتداء نمایند. راستی چرا ما نباید حول یک محور جمع شویم که در آن برای خیال‌پردازی‌ها و فریبکاری‌ها جایی نباشد و همه به قرآن موجود اعتراف نماییم. اگر بر این موضوع اتحاد و اتفاق ممکن نباشد، پس داعیه تقریب بین المذاهب (شیعه و سنی) امری محال بنظر می‌رسد.

سنت نبوی

بعد از قرآن کریم، سنت نبوی مهم‌ترین منبع تشریح اهل سنت می‌باشد. سنت عبارت است از گفتار و کردار پیامبر ﷺ، که در پرتو اقوال و افعال آن حضرت قرآن توضیح و تفسیر می‌گردد. اهل سنت مفتخرند که منسوب به سنت پیامبر ﷺ می‌باشند. چرا که اطاعت از فرموده پیامبر اکرم ﷺ می‌نمایند، که: «علیکم بسنتی» «از سنت من پیروی کنید». شیعه از احادیث مورد قبول اهل سنت فقط آنچه را که موافق و همسو با مذهبشان باشد پذیرفته و بقیه را کنار می‌گذارند. این در حالی است که در کتاب الکافی می‌خوانیم: اگر کسی چیزی از کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ را رد کند بدون شک مرتکب کفر شده است.^۱

همچنین کتاب [الأصول ج ۱ ص ۷۰ باب فضل العلم] و از علی رضی الله عنه روایت می‌کنند: «علینا العمل بکتاب الله وسیره رسوله والناشد». بسنته‌ای رفع السنه

۱- الکافی فی الأصول ج ۱ ص ۵۵ باب الرد الی الکتاب والسنه.

یعنی: «بر ما لازم است که به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ عمل کرده و ترویج دهنده آن باشیم»^۱.

همچنین در کتاب الاحتجاج طبرسی ص ۲۲ آمده است: چون حدیثی را شنیدید آن را، کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ مقایسه کنید.

به راستی چه عیبی دارد که همگی ما منسوب به سنت پیامبرمان باشیم؟ چنانکه خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [الروم: ۳۱-۳۲].

«نباشید از مشرکین آن‌هایی که در دین خودشان تفرقه انداختند و شیعه (گروه گروه) بودند. هر گروه به آنچه نزد خود دارد خرسند است».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ﴾ [الأنعام: ۱۵۹]. «آن‌هایی که در دین خود تفرقه انداختند و گروه گروه شدند، تو از ایشان نیستی».

واژه شیعه برای اولین بار پس از مناقشات علی و معاویه رضی الله عنهما به پیروان آنها اطلاق گردید. یک گروه اصطلاحاً شیعه علی به عبارتی گروه طرفدار علی و گروه دیگر شیعه معاویه یعنی گروه طرفدار معاویه نامیده شدند. علی القاعده پس از خاتمه یافتن قضایای مربوط به علی و معاویه این عبارت نیز دیگر ضرورت خود را از دست می‌دهد، اما این واژه امروزه به فرقه مستقلی که دارای عقیده، فکر و مبادی مستقل از اهل سنت می‌باشند، اطلاق می‌شود.

اصطلاح سنت یعنی تمسک جستن به روش و منهج پیامبر اسلام ﷺ و عبارت اهل سنت کسانی را شامل می‌شود که معتقد به کتاب خدا و سنت پیامبر او هستند و در جهت رعایت و حفاظت آنها اهتمام می‌ورزند. بنابراین، ممکن است بعضی خود را اهل سنت بدانند در حالی که حقیقتاً چنین نباشد. ای بسا ممکن است نماز خوانده اما در عین حال اهل بدعت باشند. که در این صورت واضح و مبرهن است، اینان نه اهل سنت هستند و نه اهل سنت از اینان. اینان را با سنت کاری نیست و سنت را با اینان. دعوی کسانی که می‌گویند ائمه تنها کسانی هستند که سنت را حفظ نموده‌اند سخنی به دور از واقعیت است. چرا که در آن هنگام که خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. «امروز دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام گرداندم و دین اسلام را برایتان اختیار کردم». حسین رضی الله عنه پسر بچه‌های کوچکی بودند چه رسد به نه امام دیگر که بعد از آنها آمدند. آنهایی که سنت را جمع‌آوری و منتشر کرده و به مردم آموخته و در اقصی نقاط عالم گسترده‌اند اصحاب، همسران و سایر اهل بیت پیامبر ﷺ بودند. کسانی همچون عباس بن عبدالمطلب، علی بن ابی‌طالب، عثمان بن عفان، ابوبکر صدیق، عمر فارو و سایر مهاجرین و انصار رضی الله عنهم.

زیارت قبور ائمه

اهل سنت وصیت پیامبرشان را بیاد دارند که فرمود: لعنت خدا بر یهود و نصاری که قبور پیامبران و نیکانشان را سجده‌گاه قرار دادند. مبادا شما نیز چنین کنید که من شما را از آن باز می‌دارم.

اهل سنت وصیت پیامبرشان را بگوش جان شنیدند تا مبدا همانند یهود و نصاری به ظلمت بیکران شرک گرفتار شوند.

کما اینکه حاجات خود را نیز بنا به وصیت پیامبرشان صرفاً از خداوند می‌خواهند چرا که ایشان فرموده است: «هرگاه چیزی خواستید فقط از خداوند بخواهید و اگر نیاز به کمک داشتید فقط از خداوند کمک بخواهید». لذا اهل سنت از مردگان کمک نخواستند بلکه خداوندی را که پیوسته حی است و هرگز نمی‌میرد تنها مأمّن و ملجأ خود می‌دانند که شایسته و قادر به برآوردن نیازها و حاجات بندگانش می‌باشد.

آقای مفید در کتاب «الارشاد» چاپ مکتبة البصيرة قم ص ۲۵۲ چنین می‌نگارد: زیارت قبر امام حسین علیه السلام برابر با صد حج و صد عمره است. و هرکه قبر او را زیارت کند به بهشت می‌رود. مشابه این مطلب را می‌توان در کتاب «مع الخطیب فی خطوط العریضة» نوشته شیخ شیعی انصاری ص ۱۸ نیز مشاهده نمود. آیا ائمه اهل بیت از این گفته‌ها راضی و خشنودند؟

یا آنچه ابن بابویه قمی در کتاب خود، عیون اخبار الرضی ج ۲ ص ۲۵۹ نوشته است، که اگر کسی قبر جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند به او پاداش ۷۰ حج خواهد رسید و اگر کسی شبی در کنار قبر او بخوابد مثل این است که خداوند را در عرش زیارت کرده است. اگر اجر و ثواب زیارت قبور ائمه بیشتر از زیارت بیت الله الحرام باشد شکی نیست که دیگر هیچ علاقه و اشتیاقی برای زیارت خانه خدا باقی نخواهد ماند! و این نیست مگر دعوتی برای مقدس جلوه دادن بندگان خدا و گنبد و بارگاه‌های ایشان که خداوند ما را از آن باز داشته است.

عمل شیعیان امروز به هنگام زیارت قبور ائمه از جمله بوسیدن در و دیوارهای مقابر، خواندن زیارتنامه‌های غلوآمیز، نذر کردن اموال جهت گنبد و ضریح قبور، طلب حاجت از ایشان برای حل مشکلاتشان، طرف پیرامون

مقابر ایشان و خرافات بسیار دیگر از این قبیل عیناً مشابه با اعمال یهود و نصاری است که پیامبر اسلام ﷺ آنها را به خاطر اینگونه اعمالشان مستحق لعنت دانسته است. چنان که می‌فرماید: خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبرهای انبیاء و افراد نیک‌شان را سجده‌گاه قرار دادند.

عجیب‌تر اینکه مراجع و بزرگان شیعه برای توجیه بوسیدن و دست کشیدن بر قبور و ضرائح ائمه به بوسیدن حجرالاسود استناد می‌کنند و حال اینکه با استنباط احکام شرعی توسط قیاس (یکی از منابع استنباط احکام نزد اهل سنت) بشدت مخالفت می‌کنند.

اگر کسی به مقایسه منصفانه میان آنچه شیعیان امروز و مسیحیان و یهودیان به هنگام زیارت قبور انجام می‌دهند پردازد، بی‌شک ریشه واحدی را در می‌یابد. زیرا مسیحیان در کلیساها و دیرها تصاویر و تمائیل حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و مادر گرامیش را بوسیده، بر آنها دست می‌کشند و در مقابل آنها به عبادت می‌پردازند. همانگونه که یهودیان در زیارت قبور علماء و بزرگانشان از حد می‌گذرند. بودائیان و هندوها نیز اعمالی مشابه همچون بوسیدن بارگاه‌ها و گریه و زاری و نذر کردن اموال و حاجت خواستن از صاحبان قبور انجام می‌دهند.

این مشابهت و ارتباط زنجیره‌ای که بین شیعیان، یهودیان، مسیحیان، هندوها و بودائیان وجود دارد و ما شاهد آن هستیم، فرموده خداوند متعال را بیادمان می‌آورد که می‌فرماید: ﴿يُضِلُّهُمُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ﴾ [التوبة: ۳۰]. «با گفته کافران گذشته مشابهت اختیار می‌کنند».

مدد خواستن شیعه از ائمه به هنگام مصائب

اهل سنت با دوستی حسنین علیهما السلام به خداوند تقرب می‌جویند. اما شیعه‌ها از این دو بزرگوار کمک می‌خواهند. مثلاً در دعاهایشان حسین، علی، جعفر و غیره را می‌خوانند. اهل سنت مدد خواستن را از هیچ مخلوق و بنده‌ای جائز نمی‌دانند. برای اهل سنت پسندیده نیست که فرزندان خود را عبدالحسین (بنده حسین) یا عبدالحسن (بنده حسن) بنامند. چنانکه خود آنها این عمل مسیحیان در نامگذاری فرزندانشان را تقبیح می‌کنند. اهل سنت حاجاتشان را فقط از خداوند می‌طلبند و تنها از خداوند برای رفع مشکلاتشان مدد می‌جویند و صرفاً ذکر مداومشان «یا الله» است. آنان به اهل بیت محبت می‌ورزند اما ایشان را معصوم و مقدس نمی‌دانند و معتقدند که بهترین و پسندیده‌ترین نام‌ها نزد خداوند عبدالله و عبدالرحمن می‌باشد. همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: زشت‌ترین و منفورترین نام‌ها نزد خداوند نامی است که بنده یکی از بندگان خدا نامیده شود. همچنین فرمودند: هرکس بنام کسی غیر از خداوند سوگند یاد کند شرک ورزیده است. و نیز می‌فرماید: اگر کسی می‌خواهد سوگند یاد کند باید به خداوند سوگند یاد کند. درمیان مسیحیان به کثرت می‌توان پدیده سوگند یاد کردن به غیر از خدا را مشاهده نمود.

عصمت ائمه و غلو در مورد آن

اهل سنت به خوبی به فضیلت و اهتمام اهل بیت علیهم السلام در دین واقفند. اما معتقدند این مقام مانع از انجام اشتباهات و لغزش‌های احتمالی که طبیعت بشر مقتضی آن است، نخواهد بود. حتی پیامبران از اشتباه مصون

پس ندا کرد تاریکی‌ها (در شکم ماهی) که هیچ معبودی به حق نیست جز تو، پاکی تو راست، بی‌شک من از ستمکاران بودم».

و یا در سوره هود آیه ۷ از قول نوح عَلَيْهِ السَّلَام چنین می‌خوانیم: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [هود: ۷]. گفت: «پروردگارا بی‌شک به تو پناه می‌برم از اینکه بپرسم از تو آنچه را که مرا بدان آگاهی نیست و اگر نیامرزی و رحمت نکنی مرا از زیانکاران خواهم بود».

و نیز قرآن از قول حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾﴾ [الشعراء: ۸۲]. «و آنکه توقع دارم که ببامرزد گناهانم را در روز قیامت».

وقتیکه پیامبران خدا چنین هستند آیا اعتقاد به عصمت ائمه طعن و توهین به ایشان و طبیعت بشری آنها نیست؟ خداوند سبب آفرینش بندگانش را در یکی از آیات قرآن چنین می‌فرماید: ﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧٢﴾﴾ [الملك: ۷۲]. «تا شما را ببازماید که عمل کدامتان نیک و شایسته‌تر است».

بنابراین، هیچ مخلوقی خارج از محدوده این آزمایش الهی نیست. خداوند عصمت را فقط از صفات و خصوصیات فرشتگان قرار داده و هیچ یک از افراد بشر را در این صفت به فرشتگان نیفزوده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٤﴾﴾ [التحریم: ۴]. «فرشتگان را از دستورات خداوند سرپیچی نیست و به آنچه دستور داده می‌شوند عمل می‌کنند».

ائمه غیب نمی‌دانند

سعی در اثبات امور خارق العاده و خصوصیت ویژه برای ائمه روشنگر غلو شیعیان می‌باشد. چنانچه تألیفات شیعیان تصریح می‌کنند که ائمه دارای علم آنچه پیش آمده و آنچه در پیش خواهد آمد هستند.

وجود چنین مطالبی در کتب شیعه مغایر فرموده خداوند خطاب به پیامبرش است که می‌فرماید: بگو ای محمد اگر من علم غیب می‌دانستم خیر زیادی برای خود می‌خواستم و بدی به من نمی‌رسید. [سوره اعراف آیه ۱۸۸].

اهل سنت گفته خمینی در کتابش «الحکومة الاسلامی» ص ۵۲ را، بشدت مردود می‌دانند. آنجا که می‌گوید: امامان مادارای آن چنان مقام والایی هستند که هیچ فرشته مقرب و هیچ رسولی به آن نمی‌رسد. آنها پیش از آفرینش جهان نور بوده‌اند. یا گفته کلینی در «الکافی، الحجة» ج ۱ ص ۴۰۲ بدین مضمون که: به اهل بیت علم غیب داده شده است و امامان دارای چنان علمی هستند که هیچ فرشته و یا رسولی به آن دست نخواهد یافت. حر آملی در کتاب «الفصول المهمة في معرفة الأئمة»، ص ۱۵۲ ادعا می‌کند که: دوازده امام که از اهل بیت پیامبر ﷺ هستند از انبیاء و فرشتگان والاترند.

عده‌ای از زعمای شیعه پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ را استثناء نموده‌اند. عده دیگری از ایشان، دیگر پیامبران الوالعزم (عیسی، موسی، نوح و ابراهیم) را نیز مستثنی گردانده‌اند.

کلینی در «الکافی، الأصول، الحجة، ج ۱ ص ۲۶۱ از امام جعفر صادق روایت می‌کند که: آنچه در آسمان‌ها و زمین است و آنچه در بهشت و جهنم است می‌دانم و از آنچه شده و خواهد شد آگاهم. و کلینی به نقل از ایشان

می‌افزاید: اگر باموسی و خضر هم عصر بودم به آنها می‌گفتم که از ایشان عالم‌ترم و به آنچه از آن آگاه نبودند آگاهشان می‌کردم.

اهل سنت تأکید می‌کنند که خود اهل بیت از چنین زیاده روی‌هایی خشنود نبوده و علاوه بر این سایر مسلمانان بنا بر آنچه از قرآن کریم و سنت رسول اکرم ﷺ آموخته‌اند، چنین افسانه‌هایی را نمی‌پذیرند.

تناقض‌هایی که در کتب شیعیان موجود است ما را از تلاش برای رد این مطالب بی‌نیاز می‌کند.

در کتاب کافی آمده است که امام جعفر صادق علیه السلام از کسانی که گمان می‌کردند ائمه غیب می‌دانند اظهار شگفتی نموده و فرمودند که جز خداوند کسی غیب نمی‌داند، من قصد تنبیه فلان کنیزم را داشتم ولی او به جایی گریخت که از آن اطلاعی ندارم.^۱

برای نشان دادن غلو و زیاده روی‌های شیعیان بجاست که فقط نگاهی به فهرست موضوعات و برخی عناوین بخش‌های کتاب کافی بیندازیم. باب در مورد اینکه: ائمه از تمام علوم که به انبیاء و ملائکه داده شده است برخوردارند.

باب در مورد اینکه: ائمه هر آنچه پیش آمده و هر آنچه پیش خواهد آمد را می‌دانسته‌اند و آنچه را در گذشته پیش نیامده که در صورت وقوع ائمه کیفیت آن را می‌دانند و هیچ چیز بر آنها پوشیده نیست.

باب در مورد اینکه: ائمه زمان مرگ خود را می‌دانند و نمی‌میرند مگر با اراده خود.

باب در مورد اینکه: هنگامی که حکومت در اختیار ائمه باشد همچون داوود علیه السلام حکم خواهند راند و در اخذ تصمیم‌نیازی بدلیل نخواهند داشت و مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند.

باب در مورد اینکه: قرآن کامل قرآنی است که توسط ائمه جمع‌آوری شده است.

خمینی نیز در کتابش تحت عنوان حکومت اسلامی ص ۹۱ می‌گوید: «تعالیم ائمه همانند تعالیم قرآن است».

باب (فصل): هر چیزی که در اختیار مدم است به حق نیست مگر اینکه از طرف ائمه باشد و اگر از طرف ائمه نباشد باطل است.

باب در مورد اینکه: تمام زمین متعلق به امام است.

این همه مبین و بیانگر غلو و زیاده روی‌های شیعیان می‌باشد. خدای تعالی در قرآن کریم ما را به التزام به عقیده‌ای میانه دعوت می‌کند و از مبالغه و زیاده روی در عقاید بر حذر می‌دارد. از آنجائیکه خطاب به اهل کتاب می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱]. «ای اهل کتاب در دین خود غلو و زیاده روی نکنید و در مورد خداوند از حق نگذیرید».

همانگونه که می‌دانید، اهل کتاب (یهود و نصاری) نیز در دین از حد گذشتند و نصاری معتقد به عقیده باطل تثلیث شدند و یهود اعتقاد داشتند که عزیز و مسیح پسران و ملائکه دختران خداوند هستند.

مجلسی در کتاب «حیة القلوب» ص ۵۹۳ می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند در حالی که بر پای راست او حسین و برپای چپ او پسرش ابراهیم نشسته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی حسین و گاهی ابراهیم را نوازش می‌کردند. ناگهان جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود پروردگارت مرا فرستاد و گفت: این دو

یکجا جمه نمی‌شوند، باید یکی را نگهداشته و دومی رافدای او کنی. رسول خدا ﷺ نگاهی به پسرش ابراهیم انداخت و گریه کنان گفت: من ابراهیم را فدای حسین کردم و به مرگ ابراهیم راضی شدم تا حسین زنده بماند!!!

غلو شیعیان تا بدان حدی است که دوستی اهل بیت را برتر و والاتر از نماز و روزه و زکوة و حج می‌دانند. چنانکه در کتاب کافی از ابی جعفر روایت شده است که: «بنای اسلام بر ۵ چیز است، نماز، زکوة، حج، روزه و ولایت. از وی سوال شد کدام یک از این موارد والاتر است؟ ابی جعفر جواب داد: ولایت از همه برتر است»^۱.

ایمان به ولایت اهل بیت و پاداش آن

شیعیان معتقدند که هرکس معتقد به ولایت اهل بیت باشد به بهشت خواهد رفت اگر چه گناهان بسیاری مرتکب شده باشد! به ابی‌عبدالله منسوب شده که ایشان گفته‌اند: «خداوند دوهزار سال قبل از آفرینش کائنات کتابی نوشت که هنوز نزد خداوند و زیر عرش او است. آن کتاب می‌گوید: ای شیعیان آل محمد من شما را بخشیدم پیش از اینکه نافرمانی مرا بکنید. هرکس در حالی بمیرد که منکر ولایت آل محمد نباشد من او را در جنت جای خواهم داد»^۲.

در تفسیر منهج الصادقین از فتح الله کاشانی ج ۳ ص ۱۱۰ آمده است: دوستی علی ﷺ چنان نیک است که با وجود آن انجام هیچ کار بدی زیانی ندارد.

۱- ج ۲ ص ۱۸ تا ۲۰.

۲- البرهان ج ۳ ص ۲۲۸.

عبدالله انصاری شیعه در کتاب مع الخطیب فی خطوط العریضة ص ۱۲ می‌نویسد: دوستی اهل بیت آنچنان گناهان را پاک می‌کند که باد برگ درختان را فرو می‌ریزد.

در کتاب کافی، الروضة ج ۲ ص ۷۲ آمده است: شیعیان مرفوع القلم هستند اگر چه گناهانشان به قدر قطره‌های باران وزیادی شنها باشد.

در مقدمه تفسیر البرهان ص ۲۳ آمده است که خداوند فرمود: علی بن ابی طالب حجت من بر بندگان است. کسی که او را شناخت او را به جهنم نخواهد برد گرچه نافرمانی مرا بکند و به بهشت داخل نخواهم کرد کسی را که قدر او را نشناسد گر چه اطاعت مرا کرده باشد.

در «الکافی، الروضة فی الرفوع» ج ۸ آورده‌اند: شخصی به نزد یکی از ائمه اهل بیت رسید و گفت: من روزه داران را دوست دارم اما روزه نمی‌گیرم و نماز گذاران را دوست دارم اما نماز نمی‌خوانم. آن امام در جواب گفت: تو با کسانی محشور می‌شوی که آنها را دوست داری.

در کتاب «الرجال الکشی» ص ۱۱۱ می‌خوانیم: اهل بیت به زیاده روی‌های شیعیان و طرفدارانشان پی برده بودند، چنانکه امام زین العابدین علیه السلام گفت: یهودیان نسبت به عزیر از حد گذشته و درباره او هرچه خواستند گفتند پس نه عزیر از آنها و نه آنها از عزیرند و مسیحیان نسبت به حضرت مسیح از حد گذشته تا جائیکه درباره او هرچه خواستند گفتند پس نه عیسی از آنها و نه آنها از عیسی هستند، و قومی از شیعیان ما در حق ما آنچنان افراط روا می‌دارند که یهود در مورد عزیز و مسیحیان در مورد عیسی روا داشتند، پس نه آنها از ما و نه ما از آنهائیم.

روایت است از علی علیه السلام که فرمود: «در مورد من دو گروه هلاک خواهند شد. دوستدار افراطی که دوستی او باعث عدول وی از حق می‌شود و

دشمن افراطی که بغض و کینه وی را از حق دور می‌کند و بهترین گروه در مورد من گروه وسط و میانه هستند»^۱.

محدث شیعه کشی در کتابش رجال الکشی ص: ۲۵۷ از قول امام جعفر صادق علیه السلام می‌نویسد: ما از شر دروغگوئی که به ما افترا می‌بندد در امان نخواهیم بود. در ص: ۲۵۹ از قول ایشان می‌آورد: وضع ما چنان است که کسی با ما بیش از آنان که به دروغ خود را به ما نسبت می‌دهند، دشمنی نخواهد کرد.

اهل سنت و اهل بیت

اهل سنت به حضرت علی، ائمه علیهم السلام و سایر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله عشق می‌ورزند. حضرت علی علیه السلام همسر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و پدر گرامی حسنین قهرمان و مایه افتخار اسلام و مسلمین هستند، وی از زمان طفولیت در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله از آرمان‌های مقدس اسلام دفاع نموده و از گرامترین و برترین شاگردان مکتب اسلامند. اهل سنت حب علی و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را از علامات ایمان و کینه و بغض ایشان را از نشانه‌های نفاق می‌دانند این اعتقادی است که جمهور مسلمین بر آن متفق‌اند و خلاف آن را در هیچیک از کتب اهل سنت نمی‌توان یافت.

اما آنچه را که اهل تشیع به حضرت علی علیه السلام نسبت می‌دهند، از نظر اهل سنت غلو و زیاده روی و خارج از تعالیم اسلام است. چنانکه پیشتر ذکر گردید در کتاب «مع الخطیب فی خطوط العریضة» از شیخ انصاری ص ۱۸ نیز

۱- نهج البلاغة، ج: ۲ ص: ۸.

آمده است که شیعیان معتقدند: ولایت علی کفاره گناهان و دشمنی با وی زایل کننده نیکی‌هاست.

در مقدمه تفسیر البرهان و در ج چهارم همین کتاب ص ۲۲۶ چنین آمده است: خداوند فرمود علی حجت من بر تمام‌بندگانم و نور و امین من بر علم من است. خداوند آسمان‌ها و زمین را از نور پیامبر ﷺ و عرش و کرسی را از نور علی آفرید.

نسبت دادن اینگونه صفات و خصوصیات الهی به حضرت علی ﷺ عملی ناروا، ناپسند و مشرکانه است. به استناد کتاب‌های شیعی این اعتقاد نیز میان گروهی از ایشان رایج است که جبرئیل می‌بایست بر علی نازل می‌شد اما اشتباهاً بر حضرت محمد ﷺ نازل شد. جالبتر اینجاست که این گروه از اهل تشیع نه تنها خودشان این افعال و اعمال را باور داشته بلکه سعی دارند سایرین را نیز بدین اعمال و عقاید مجاب سازند.

همچنین از نظر اهل سنت آنچه که در کتاب رجال الکشی ص ۱۸۴ از قول حضرت علی ﷺ آمده است غیر واقعی و قابل پذیرش است. در آنجا به ایشان نسبت داده می‌شود که گفته است: من وجه الله و جنب الله هستم، من اول و آخر و ظاهر و باطن هستم، من وارث زمین و راه خدا هستم.

ما از غلو مسیحیان که در ابتدا بسیار نبود و بعدها آن را تا بدان حد رساندند که بجای عبادت خداوند پیامبرشان عیسی مسیح را عبادت می‌کردند، عبرت آموخته‌ایم. اهل سنت به وصیت پیامبرشان عمل می‌کنند که فرمود: «أَذْكُرُّكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي». «در مورد اهل بیت من از خدا نظر بگیرید».

از نظر ما میراث حضرت محمد ﷺ یعنی عترت و اهل بیت او را باید گرامی داشت. ولی شیعیان همسران پیامبر ﷺ عائشه و حفصه رضی الله عنهما را مورد

طعن و نفرین قرار می‌دهند. و براستی مگر همسران پیامبر ﷺ از اهل بیت او نیستند؟! و آیا توهین و اسائه ادب روش پسندیده و جایزی است؟

افراط و تفریط شیعیان در مورد اهل بیت

در کتاب اصول الاخبار نوشته حسین آملی ص ۷۹ آمده است: پیامبر ﷺ به سوی خانه عائشه اشاره کرده و فرمود: ریشه کفر در اینجا خواهد بود. در کتاب «حیة القلوب» مجلسی آمده است: عائشه و حفصه می‌خواستند پیامبر ﷺ را مسموم کرده و بکشند.

ویژگی شیعه چیزی نیست جز غلو ایشان در مورد تعدادی از اهل بیت پیامبر ﷺ و ائمه که آنان را تا مرز تقدیس و پرستش بالا می‌برند و نسبت به بقیه اهل بیت پیامبر ﷺ توهین و ناسزا روا داشته و اصولاً آنها را در زمره اهل بیت پیامبر ﷺ بشمار نمی‌آورند. همان رفتاری که نسبت به عائشه و حفصه رضی الله عنهما روا می‌دارند. اما از نظر اهل سنت اینان از اهل بیت پیامبرند و برای این ادعای خود دلایل محکم و متقنی از خود قرآن دارند. آنچنانکه خداوند در مورد همسران پیامبر ﷺ فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «همانا که خدا می‌خواهد ناپاکی از شما اهل بیت دور شود و پاک کند شما را پاک کردنی». که اراده تشریعی‌خداي تعالی در آن مطرح می‌باشد و نه اراده تکوینی. از نظر شیعه در این آیه همسران پیامبر ﷺ مورد خطاب نیستند در حالی که این آیه در میان آیاتی است که خطاب کلی آنها همسران رسول خدا ﷺ می‌باشند. آیاتی که در آنها همسران پیامبر ملزم به وفاداری بیت نبوت، تقوی پیشه نمودن، حفظ حجاب و متانت، امر به نماز و زکات و اطاعت از

اوامر رسول خدا ﷺ می‌شوند و خداوند دو راه مقابلشان قرار می‌دهد که اگر خدا و رسول وی را انتخاب کنند باید ملتزم به این اوامر باشند و اگر زندگی دنیا و زینت‌های آن را انتخاب کنند دیگر افتخار همسری رسول الله ﷺ را نخواهند داشت. نیز شیعیان استدلال می‌کنند که اگر منظور خداوند در این آیات همسران رسول خدا است می‌بایست صیغه مؤنث بکار می‌رفت از آنجائیکه فعل به صورت جمع مذكر ﴿يُطَهِّرْكُمْ﴾ بکار رفته است خطاب به همسران پیامبر ﷺ نبوده بلکه گروه دیگری که به زعم ایشان فقط اهل بیت هستند مورد خطاب آیه بوده‌اند (و با این استدلال بی‌اساس عصمت اهل بیت و به تبع آن عصمت سایر ائمه را نتیجه می‌گیرند) اصولاً در زبان عربی صیغه مذكر بر صیغه مؤنث غالب است این قاعده در نحو به قاعده تغلیب معروف است. برای مثال در زبان عربی هرگاه شخصی وارد مکانی شود که عده‌ای خانم در آنجا حاضر باشند باید بگوید: السلام علیکن. اما اگر در این مکان فقط یک مرد نیز حاضر باشد بنا بر همین قاعده تغلیب صیغه به مذكر تبدیل می‌شود. یعنی باید بگوید: السلام علیکم. واژه اهل بیت نیز از همین خصوصیت برخوردار است. برای رد استدلال شیعه در مورد فوق کافیت به روش تفسیر قرآن توسط قرآن، دست یازیده، به چند آیه دیگر قرآن که از اهل بیت سخنی رفته است توجه کنیم. مثلاً خطاب فرشتگان به همسر حضرت ابراهیم عليه السلام که گفتند: «رحمة الله وبركاته عليكم أهل البيت» و یا این آیه شریفه از قول حضرت موسی عليه السلام به همسرش که می‌فرماید: ﴿فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا﴾ در هر دو مورد فوق شیعیان نیز مانند اهل سنت معتقدند که مخاطبین این آیات همسران حضرت ابراهیم و حضرت موسی عليه السلام بوده و برای اهل یا اهل بیت صیغه جمع مذكر بکار رفته است. به این اصل علماء

بزرگ شیعه همچون طبرسی در مجمع البیان، ج ۴ ص ۲۱۱ و علی بن ابراهیم القمی در تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۳۹ و کاشانی در تفسیر منهج الصادقین ج ۷ ص ۹۵ اذعان نموده‌اند. بنابراین همچنانکه دیدیم در قرآن کریم اطلاق اهل بیت به همسران به وضوح قابل ملاحظه است پس چگونه است کسانی که مدعی تکریم و بزرگداشت اهل بیت پیامبر ﷺ هستند، به همسران پیامبر ﷺ که به تعبیر قرآن مادران مؤمنین هستند احترام بایسته و شایسته را روا نمی‌دارند؟ مگر نه این است که خداوند می‌فرماید: ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶۷]. «پیامبر بر مؤمنین از خودشان اولی‌تر است و همسران ایشان مادران مؤمنین هستند». وانگهی مگر نه اینکه خداوند از نیت و تمایل باطنی عائشه و حفصه بنابر آنچه شیعیان مدعیند که آنها قصد جان پیامبر ﷺ را داشته‌اند، آگاهی داشته تا پیامبرش را از این خطر آگاه سازد؟

بار دیگر برمی‌گردیم به مسئله غلو شیعیان در مورد اهل بیت مسیحیان که ادعای دوستی حضرت عیسی علیه السلام را داشتند از او اطاعت و فرمانبرداری نمی‌کردند بلکه در تعریف و تمجید از او از حد گذشته، او را می‌پرستیدند. اینچنین محبتی چیزی نیست مگر پیروی از خواهش‌ها و نفسانی. تعریف و تمجید از کسی به تنهایی کافی نمی‌باشد بلکه آنچه لازمه هدایت است اطاعت و پیروی است. چرا که تحسین مبالغه‌آمیز باعث فریب شخص تحسینگر شده و این توهم را در وی بوجود می‌آورد که این عمل باعث شفاعت او نزد خداوند می‌گردد و هم اینکه اینگونه زیاده روی‌ها دروازه‌های تعقل و آزاداندیشی او را می‌بندد. اهل تشیع نیز همانند مسیحیان با غلو و زیاده روی از حدود عقل و شرع فراتر رفته‌اند.

اهل سنت جانب اعتدال را گرفته‌اند. هم نسبت به کسانی که بدگویی اهل بیت پیامبر ﷺ را می‌کنند (مثل خوارج) و هم نسبت به کسانی که در دوستی اهل بیت افراط می‌نمایند (مثل شیعیان) و این افراط را تا بدان حد رسانیده‌اند که اهل بیت را می‌پرستند و ثواب زیارت قبور ائمه را بیشتر از ثواب زیارت کعبه می‌پندارند و می‌گویند: هرکسی قبور اهل بیت را زیارت کند خداوند جهنم را بر او حرام و بهشت را بر او واجب می‌گرداند.^۱

آیا نامی جز شرک می‌توان بر این اعتقادات نهاد؟

اهل سنت این مسئله که قبرها واسطه بین بندگان و پروردگارشان قرار می‌گیرند را بشدت مردود می‌دانند. اگر فرض کنیم زیارت یکی از مقابر اهل بیت برابر با صد حج است، پس چرا زیارت مرقد پیامبر ﷺ با چنین ثوابی شاید بیشتر از آن نباشد؟ چرا این چنین غلوهایی را صرفاً در حق اهل بیت پیامبر ﷺ ملاحظه می‌کنیم. درحالی که نسبت به حضرت محمد ﷺ چنین افراط‌هایی را نمی‌بینیم؟ آیا شیعیان اهل بیت پیامبر ﷺ را بالاتر از خود پیامبر اسلام ﷺ دانسته و اهل بیت پیامبر ﷺ را بیشتر از خود او دوست دارند؟

اهل سنت و صحابه

و اما در خصوص اصحاب و یاران پیامبر ﷺ، اهل سنت قلوب خود را از هرگونه پیرایه و شبهه‌ای در مورد آنها پاک نگاه داشته‌اند. و معتقدند که افتخار و حرمت همراهی و متابعت آنحضرت ﷺ با همراهی هیچ فرد دیگری

۱- عیون الأخبار ابن بابویه قمی ص ۲۵۵ و کتاب مع الخطیب فی خطوط العریضة از عبدالله انصاری ص ۱۸.

برابری نمی‌کند. اهل سنت به وصیت پیامبرشان عمل می‌کنند که فرموده است: به یاران و اصحاب من ناسزا مگوئید. همچنانکه خداوند فرموده است: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى الَّذِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ [التوبة: ۱۱۷]. «هر آئینه برحمت متوجه شد خدا بر پیامبر و آن مهاجرین و انصاری که پیروی وی کردند در وقت تنگدستی و مشکلات».

اهل تشیع و صحابه

اما از آنچه در کتب شیعه آمده است از جمله کتاب کافی، الروضة ص ۲۶۵ و کتاب سلیم بن قیس عامری ص ۹۲ و کتاب حياة القلوب ج ۲ ص ۲۶۰ از مجلسی: اصحاب پیامبر ﷺ بعد از رحلت ایشان مرتد گردیدند بجز سه نفر ابودر، سلمان و مقداد. جای بسی شگفتی و تعجب از پیامبری است که با تأییدات الهی پس از ۲۳ سال زحمت و جهاد و مبارزه اصحابی تربیت نماید که بلافاصله پس از رحلت وی همگی به یکباره کافر و مرتد شوند! آیا نباید در صحت ادعای چنین معلمی که در پایان ۲۳ سال تحصیل در مکتب وحی همه شاگردان وی مردود می‌شوند، مگر ۳ یا ۴ نفر، شک کرد؟!.

کلینی در کتاب کافی ج ۸ ص ۲۴۶ می‌نویسد: ابوبکر و عمر در حالی دنیا را ترک کردند که توبه نکرده و بیاد آنچه بر علی روا داشته بودند نیافتادند پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر آنان باد.

کلینی و صافی در شرح آیه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ [النساء: ۱۳۷].

می‌گویند این آیه در مورد ابوبکر و عمر نازل شده است. چرا که ابوبکر و عمر ابتدا ایمان آوردند اما با عدم بیعت با علی کفر ورزیدند.

در کتاب الطرائف ص ۴۰۱ و کتاب سلیم بن قیس عامری ص ۸۹ آمده است که عمر حاصل ارتباط نامشروع عبدالمطلب با زنی بدکار بوده است. (و براستیکه قلم و زبان از بیان این‌گونه تهمت‌های ناروا شرم دارد).

در مورد ابوبکر رضی الله عنه می‌گویند: او بدتر از شیطان بود. او و رفیقش عمر ... ظالم و دروغگو بوده‌اند و هرکس بمیرد درحالی که اعتقاد به خلافت آن‌ها دارد، به مرگ جاهلیت مرده است^۱.

در مورد عثمان رضی الله عنه مجلسی در ص ۲۷۰ حق‌الیقین می‌نویسد هرکس معتقد باشد که عثمان مظلومانه مرده است گناهش از گناه کسی که گوساله می‌پرستد بیشتر است.

آنچنانکه در کتاب «کذبوا علی الشیعه» از محمد رضا رضوی و کتاب «مع الخطیب فی خطوط العریضة» مشاهده می‌کنیم آنها اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم به دشمنی با اسلام و دروغ‌گویی می‌کنند.

اینست گفتار اهل غلو در مورد سابقین در ایمان و نزدیکترین اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله. نشریات شیعیان در زمان حاضر هم نشان‌دهنده اصرار اهل تشیع بر همان مواضع سابقشان است. انتظار ما این بود که پس از برقراری حکومت به اصطلاح اسلامی در ایران، شاهد غلو و افراط کمتری باشیم، اگر چه آخوندهای شیعه خود از گفتگو پیرامون آنچه در کتابهای قدیمی شیعه آمده است شرمسارند اما هرگز جرأت تقبیح و رد اظهارات علماء پیشین را ندارند ولی بسیاری از شیعیان بیدار دل و آگاه به اصلاح عقاید خود پرداخته‌اند و از شرک و افراط اجتناب کرده و با برادران اهل سنت خویش در سراسر عالم اسلامی اختلاف عقیدتی چندانی ندارند.

۱- حق‌الیقین مجلسی ص ۲۰۴ چاپ ایران.

گامی دیگر بسوی تفرقه افکنی میان شیعه و سنی یا کتاب

ثم اهتدیت

اخیراً مراکز شیعی در ایران که تحقیقاً از بسط اختلافات میان شیعه و سنی منتفع می‌شوند، کتابی به نام «ثم اهتدیت» «آنگاه هدایت شدم» - که اتفاقاً بهترین نام برای آن «ثم ظللت» «آنگاه گمراه شدم» است - از آقای محمد تیجانی سماوی در سطحی گسترده در سراسر جهان و بخصوص در کشورهای اهل سنت توزیع کرده‌اند. این کتاب تجربیات صوفیانه شخص نگارنده است و جریان مباحثات وی با عده‌ای از به اصطلاح علمای اهل سنت است که نهایتاً به شیعه شدنش می‌انجامد. نگاه هرچند گذرا به بعضی جملات و عناوین این کتاب می‌اندازیم. و شما خواننده گرامی خواهید دید چگونه اصحاب و همسران پیامبر ﷺ مورد هتاکی ایشان قرار می‌گیرند درحالی که گمان وی اینست که خداوند او را هدایت کرده است.

می‌نویسد: اصحاب، پیامبر ﷺ را آزرده‌اند، نسبت به او زبان درازی نمودند، حق او را اداء نکرده و به او احترام قائل نبودند. با او به جدال پرداخته، عناد می‌ورزیدند و از دستور خدا سرپیچی می‌کردند^۱.

اضافه می‌کند: اصحاب خود را از پیامبر ﷺ بالاتر می‌دانستند بنابراین شایسته هیچگونه احترامی نیستند. آنها (اصحاب) انسان‌های ضعیف العقلی را اجیر کردند تا در فضیلت آنها حدیث جعل کنند^۲.

۱- ص: ۸۸-۸۹.

۲- ص: ۹۲-۹۳.

همچنین اضافه می‌کند: عمر تقوی نداشت و از خدا نمی‌ترسید. اصحاب به دنیا متمایل شده و مرتد گردیدند و در رفتن به جهاد سستی نشان دادند.^۱

سخنان بسیار عجیبی است! آیا نویسنده ملاک تقوی را تعیین می‌کند یا خداوند متعال؟ چه کسانی شهرها و سایر بلاد را فتح نموده، اسلام را منتشر کرده و جان و مال و فرزندانشان را وقف گسترش اسلام نمودند. شاید نویسنده خیال پرداز گمان می‌کند گسترش اسلام در شرق و غرب عالم نتیجه اقدامات مذبحخانه خود و امثال وی می‌باشد؟ حقیقت این است که گسترش اسلام حاصل جانفشانی‌ها و دلاوری‌های یاران پیامبر ﷺ بوده است که توانسته ندای اسلام را تا امروز در شرق و غرب عالم به گوش جهانیان برساند. اصحاب برخلاف نگارنده گستاخ که پیوسته سعی در دامن زدن به اختلافات دارد، جز پیروی از فرمایشات رسول خدا و جلب رضایت خداوند قصد و هدفی نداشتند. با این وجود آنها را متهم می‌کند که به دنیا چشم داشته و در جهاد سستی کرده‌اند! جای بسی شگفتی است.

تیجانی در ص ۱۰۴ می‌نویسد: اصحاب مرتد شدند. و در ص ۱۰۷ می‌گوید: اصحاب در دین تبدیل و تغییر دادند، و مانند یهودیان گفتند شنیدیم اما سرپیچی کردند. خودشان علیه خودشان گواهی دادند که سنت پیامبر ﷺ را تغییر داده‌اند.

در ص ۱۰۹ می‌نویسد: عائشه سنت پیامبر ﷺ را تغییر داد.

نظیر این جملات و عبارات بی‌پایه و اساس را به وفور می‌توان در این کتاب یافت. این کتاب به زبان‌های بسیاری ترجمه شده و سردمداران تشیع با سعی تمام مشغول توزیع این کتاب در شرق و غرب عالم هستند. حتی هم

اکنون این کتاب به عنوان یکی از واحدهای درسی دانشگاههای داخل ایران جبراً به دانشجویان تدریس می‌شود و بعضاً دانشجویانی آگاه و طالب هدایت که از مطالب این کتاب شگفت‌زده می‌شوند، به خود آمده، با استاد مربوطه، که عموماً از فارغ‌التحصیلان حوزه‌های علمیه بوده و با اطلاعات ایران، رابطه مستقیم دارند، به مباحثه می‌پردازند. که متأسفانه گاهاً به مشروط شدن دانشجوی، معرفی وی به کمیته انضباطی و حتی اخراج یا زندانی نمودن وی می‌انجامد. بنابراین دانشجویان، که در تمام جهان به صراحت لهجه و آزاد اندیشی شهره خاص و عامند، در حکومت به اصطلاح اسلامی ایران حق هیچگونه اظهار نظری خلاف مطالب کتاب‌های درسی خود نداشته و از هراس خطرات و عواقب اعتراض لب‌بدندان می‌گیرند که مبادا متهم به آنا‌رشیسم طلبی گردند.

روشن است که این نویسنده گستاخ‌گمراه شده و کینه و دشمنی‌اش نسبت به کسانی که اسلام با همت آنها به بالندگی‌ور شد رسیده است را هدایت می‌نامد.

جالب است که بدانیم تیجانی ابتدا صوفی مذهب بوده و به همین دلیل دارای نقطه نظراتی مشابه با نظریات شیعه بوده است. همچنانکه مورخ شهیر ابن‌خلدون می‌نویسد: «تصوف جزئی از تشیع است».

اعمال مشابهی که شیعیان و صوفیان انجام می‌دهند، همانند سجده بر قبور، تقدیس اولیاء و ائمه و مدد جستن از مردگان این دو مسلک را هر چه بیشتر به هم نزدیک می‌کند. کما اینکه هر دو گروه کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ را به تمام و کمال قبول ندارند. کتاب تیجانی دلیل دیگری است بر اینکه وحدت شیعه و سنی ممکن نیست مگر اینکه شیعیان دست از عناد و انکار اصحاب یاران و همسران پیامبر ﷺ برداشته و نیز دلیل قاطعی است بر اینکه مواضع و نقطه نظرات شیعیان امروز و دیروز فرق چندانی ندارد.

اختلاف نظر در میان اصحاب

اهل سنت زبان و قلمشان را از آنچه بین اصحاب پیامبر ﷺ روی داده‌است، پاک نگاه داشته‌اند و اعتقاد دارند که این مشاجرات فتنه‌ای بوده است که خداوند دست‌های ما را از آلوده شدن به آن پاک نگاه داشته است، پس چرا قلم و زبانمان را بدان آلوده نمائیم. خصوصاً اینکه خداوند ما را از آنچه بین آنها پیش آمده است مؤاخذه نخواهد کرد. حق تعالی می‌فرماید:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۴]. «و این امتی است که درگذشت، بر آنست آنچه حاصل نمودند و شما راست آنچه حاصل می‌نمائید و شما از آن چه آن گروه انجام می‌دادند سؤال نخواهید شد».

علت اصلی اختلاف میان سنی و شیعه چیزی نیست جز اصرار شیعیان به تحریف قرآن و هتک حرمت و ناسزاگویی به اصحاب و همسران پیامبر ﷺ و مردود شمردن احادیثی که توسط اصحاب پیامبر ﷺ جمع‌آوری شده است. و گفته‌ها و نوشته‌های ایشان مبنی بر اینکه اصحاب بعد از اینکه ایمان آوردند مجدداً به جاهلیت برگشتند. ما می‌گوئیم اگر این حلقه از زنجیره اختلافات برداشته نشود، اختلاف بین اهل سنت و تشیع تا ابد باقی خواهد ماند سمینارها و کنفرانسهایی که به منظور رفع اختلاف و تقریب میان دو گروه تشکیل می‌شود هیچ ثمری نخواهد داشت مگر اسراف بیت المال مسلمین. هتک حرمت و ناسزاگویی نسبت به اصحاب و همسران پیامبر ﷺ خط بطلانی بر مذهب تشیع است.

جالب است بدانیم چه کسی ناسزاگویی به اصحاب پیامبر ﷺ را برای شیعیان سنت قرار داد و او چه بدکرار بود.

این عمل قبیح را اولین بار شخصی یهودی که تظاهر به مسلمانی می‌کرد بین شیعیان حضرت علی علیه السلام بدعت نهاد و متأسفانه امروز شاهد این بدعت هستیم.

این حقیقت را شیخ نوبختی که از بزرگ‌ترین و معتبرترین علمای شیعه است در کتاب «فرق الشیعة» ص: ۴۵-۴۴ متذکر شده است. وی می‌نویسد که اساس ناسزاگویی به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را عبدالله بن سباء بدعت نمود. وی یهودی الاصل بوده که به تظاهر به اسلام اقدام به توطئه علیه اصحاب می‌کرد. نوبختی می‌نویسد: ابن سباء از کسانی بود که بدگویی ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اصحاب را می‌کرد و از آنها برائت می‌نمود و می‌گفت علی او را به این کار مأمور کرده است. حضرت علی او را دستگیر و مؤاخذه نمود. وی اعتراف کرد که قصد او ایجاد تفرقه و جدائی میان مسلمین بوده است. آنگاه حضرت علی علیه السلام فرمان به کشتن او داد. مردم فریاد برآوردند: یا امیرالمؤمنین، آیا کسی را می‌کشی که ادعای دوستی تو را دارد؟ نوبختی اضافه می‌کند: این شخص آن هنگام که رسماً یهودی بود می‌گفت که یوشع وصی و جانشین موسی علیه السلام است و وقتی که به ظاهر مسلمان شد، می‌گفت علی وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی اولین فردی بود که جانشینی آنحضرت را عنوان نمود.

تشیع امروزی به اعتباری ریشه در یهودیت دارد و به اعتبار دیگری از مجوس (زرتشتیان) رسوماتی را به خود اختصاص داده است. بدین علت است که مخالفین شیعیان را رافضی می‌نامند. میرزا تقی در کتاب «ناسخ التواریخ» دلیل دیگری بر اینکه چرا شیعه موسوم به رافضه است بیان نموده است. و آن اینکه زید ابن علی علیه السلام یکی از بزرگان اهل بیت که فرقه شیعه زیدیه به ایشان منتسب می‌باشد، این فرقه در عقاید و عبادات همچون سایر

مسلمین عمل می‌کنند و فقط معتقد به افضلیت ابوبکر می‌باشند لیکن خلافت خلفاء ثلاثه را نیز صحیح می‌دانند - متعرض شیعیان شدند که چرابه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تهمت‌های ناروا نسبت می‌دهند. شیعیان از او پرسیدند پس تو در مورد آنها چه می‌گویی؟ وی گفت من جز خیر در مورد آنها چیزی نمی‌گویم. آنها گفتند پس تو از ما نیستی و او را ترک کردند. زید رضی الله عنه گفت: امروز مرا ترک کردند «رفضتمونی». پس از آن روز کسانی که زید بن علی را ترک کردند بدین مناسبت رافضه نامیده شدند. از آنروز زید بن علی رضی الله عنه کسانی را که در مذهب زیاده روی می‌کردند و طعنه و توهین به اصحاب را جائز می‌دانستند، با کلمه رافضه خطاب می‌کردند^۱.

در کتاب «الغارات» ثقفی ج ۱ ص ۳۰۲ آمده است: روزی عبدالله بن سباء خدمت علی رضی الله عنه آمد و خواست او را علیه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تحریک کند. علی رضی الله عنه او را تنبیه نمود و گفت آیا تو کاری جز این نداری؟ پس چگونه است که شیعیان از این سخنان علی رضی الله عنه پند و عبرت نمی‌گیرند و آگاه نمی‌شوند! و مگر نه این بود که علی رضی الله عنه عبدالله بن سباء را به خاطر ناسزا گفتن به عمر و ابوبکر رضی الله عنهما به اعدام محکوم نمود.

مسئله امامت

شیعیان معتقدند خداوند تصریح به امامت علی رضی الله عنه و فرزندان او کرده است و علی شایسته‌تر و اولی‌تر از دیگران به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، و می‌گویند ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم به علی و فرزندان او ظلم کرده و حق

خلافتشان را غصب کرده‌اند، و اضافه می‌کنند هرکس معتقد به صحت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان باشد، فاسق بلکه کافر است.

مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۲۳ ص ۳۹۰ می‌نویسد: شیعه بر این اصل متفقند که هرکس امامت یکی از ائمه و اطاعت از آنها را که خداوند فرض دانسته است انکار کند، کافر و همیشه در جهنم خواهد بود. کلینی نیز می‌نویسد: نافرمانی علی کفر و اعتقاد به برتری کس دیگری جز او شرک است.^۱

در تفسیر «نور الثقلین» ج ۱ ص ۶۵۴ آمده است: آیاتی در قرآن تصریح به امامت علی کرده‌اند اما این آیات را از قرآن حذف کرده‌اند. اما این آیات را از قرآن حذف کرده‌اند. مانند: «یا أيها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک فی علی وإن لم تفعل فما بلغت رسالتہ».

آنچه از گفته‌های خمینی نیز می‌توان استنباط کرد این است که او بر این باور بوده که قرآن تحریف شده است. خمینی در کتاب حکومت اسلامی می‌نویسد: ما معتقدیم که پیامبر ﷺ باید جانشین خود را معین می‌کرد و این کار را هم کرد و اگر این کار را نمی‌کرد، رسالت خود را ابلاغ نکرده بود.^۲

اعتقاد به وجود نصی در قرآن که در آن به امامت علی و فرزندانش تصریح کرده باشد، تناقضات و ایرادات ساختاری مهمی را بوجود خواهد آورد.

اولین تناقض: آنچه مسلمین در امر خلافت بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ انجام دادند بر اساس شوری و مشورت بوده است. چنانکه خداوند می‌فرماید:

۱- الکافی، الحجة، ج ۱ ص ۴۵ و ۵۲.

۲- حکومت اسلامی ص ۲۰.

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸]. «در امورتان با یکدیگر مشورت کنید». واضح است که خلافت هم از امور مسلمین، بلکه از مهم‌ترین آنهاست.

دومین تناقض: در «نهج البلاغه» آمده است که حضرت علی علیه السلام به معاویه متذکر شد که شوری از آن مهاجرین و انصار است و هرگاه بر امامت فردی اتفاق کردند، آن موجب رضایت خداوند خواهد بود و از آن خشنود خواهد شد.^۱

در ادامه روایتی که از آنحضرت نقل شد، آمده است: سپس علی از معاویه خواست که با او بیعت کند و گفت: قومی بامن بیعت کرده‌اند بر آنچه که با ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند، پس نه شخصی که حاضر است می‌تواند به رأی خود برگزیند و نه شخصی که غایب است می‌تواند رأی مردم را رد کند. از این روایت می‌توان پی برد که علی علیه السلام معتقد بوده که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم مطابق موازین شرعی و بر اساس مشورت و رضایت مردم بوده است.

سومین تناقض: سنی و شیعه متفق القولند که حضرت علی علیه السلام با خلفای سه گانه بیعت کرده است. گرچه برخی از بزرگان شیعه می‌گویند علی علیه السلام ابتدا اعتراض نمود، اما اعتراف می‌کنند که علی علیه السلام پس از خلافت را پذیرفت و با ایشان بیعت نمود.

بنابراین، بیعت علی علیه السلام اعتراف به مشروعیت و صحت خلافت آنها و حجتی بر شیعیان است. مجلسی که حکم به تکفیر کسی می‌کند که معتقد

به شرعی بودن خلافت ابوبکر و عمر و عثمان باشد، نسبت به حضرت علی که با آنها بیعت کرده است چه حکمی می‌کند؟

کاشف الغطاء در کتاب «أصل الشيعة وأصولها» ص ۹۱ می‌نویسد: علی چون دید که ابوبکر و عمر نهایت سعی خود را معطوف اعتلا و نشر کلمه توحید، تجهیزات ارتش و گسترش فتوحات اسلامی نموده‌اند و در جهت رفع ظلم و ستم و تبعیض‌ها کوشش می‌کنند، با آنان صلح و بیعت کرد.

گفته‌های کاشف الغطاء مغایر گفته‌های تیجانی است، آنجا که می‌گوید: آنها (ابوبکر و عمر) در جهاد سستی کرده و به دنیا‌گرایی پیدا کردند.

در «شرح نهج البلاغة» از علی علیه السلام روایت است که ایشان به هنگام بیعت با ابوبکر رضی الله عنه گفتند: از نظر ما مستحق‌ترین فرد برای خلافت ابوبکر است، چرا که او یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و ما گذشته نیک او را می‌دانیم. او کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد که امامت مردم را در نماز برعهده گیرد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در قید حیات بود^۱.

آخوندهای شیعه برای توجیه بیعت علی علیه السلام با خلفای سه گانه دو دلیل می‌آورند.

اول اینکه: بیعت علی علیه السلام بخاطر اسلام و هراس از، از بین رفتن آن بوده است. در رد این توجیه همین بس که بگوئیم دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم عصر طلایی اسلامی بوده که خلافت اسلامی از شرق تا بخارا و از غرب تا شمال افریقا گسترش پیدا کرد.

دوم اینکه: بیعت علی علیه السلام تقیه بوده است. «و به عبارتی دیگر بدتر از گناه» یعنی اینکه علی علیه السلام به ظاهر بیعت کرده است و در واقع از بیعت با آنها

ناخشنود بوده است. این دلیل از دلیل اول بی‌اساس‌تر است، چرا که از علی علیه السلام چهره‌ای سازشکار و فریبنده و ترسو ترسیم می‌کند که آنچه را که می‌گوید و می‌کند بر خلاف تمایل باطنی‌اش می‌باشد. و برآستی آیا علی چنین شخصیتی داشت؟ و مگر نه این که شاعت و حق طلبی آنحضرت زبازند شیعه و سنی می‌باشد؟ در «نهج البلاغه» از علی علیه السلام روایت شده که: «من از آن گروهی هستم که ملامت هیچ ملامت‌گری آنها را از راه خدا باز نمی‌دارد»^۱.

پذیرش اینکه علی علیه السلام تقیه کرده باشد، در حالی که ایشان وزیر و قاضی خلفای سه گانه بوده‌اند، دشوار است. کما اینکه دشوار است که بپذیریم علی دخترش را به نکاح حضرت عمر در آورد و سه نفر از فرزندان‌ش را به نام خلفای سه‌گانه نامگذاری کرد و این همه را در حال تقیه انجام داده باشد. اهل سنت می‌گویند نسبت دادن تقیه به شجاع‌ترین فردروی زمین طعنه و ریشخندی به اهل بیت است و می‌پرسند آیا شایسته است شیعیان که مدعی دوستی علی علیه السلام هستند چنین نسبت‌هایی به ایشان بدهند که حتی در شان یک آدم معمولی هم نیست؟!.

در «نهج البلاغه» ص ۱۸۲-۱۸۱ روایت شده است که علی علیه السلام پیشنهاد خلافت را رد کرد و گفت: مرا رها کنید و کسی دیگر را بجوئید، من اگر وزیرتان باشم برایتان بهتر از آن است که امیرتان باشم. و در صفحه ۳۲۲ «نهج البلاغه» اضافه شده است که بعد از کشته شدن حضرت عثمان هنگامی که مردم با علی بیعت کردند، ایشان گفتند: به خدا قسم من نه علاقه‌ای به

خلافت داشتم و نه آرزوی ولایت، اما شما مرا به آن دعوت دادید و مرا بر آن گماشتید.

از این دو روایت می‌توان دریافت که علی علیه السلام معتقد به وجود آیه‌ای در مورد امامت نبوده است و اگر چنین می‌بود نمی‌گفت مرا رها کنید و کسی دیگر را بجوئید. چرا که در این صورت از دستور خداوند سرپیچی کرده بود. (به فرض اینکه بپذیریم قرآن به امامت علی تصریح کرده باشد).

اهل سنت و تشیع متفق القولند که امام حسن علیه السلام به نفع معاویه از خلافت کناره گرفت. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: پسر من حسن علیه السلام مرد والا مقامی است و شاید که خداوند به واسطه او بین دو گروه بزرگ از مسلمین تفاهم و آشتی برقرار کند.

سوال اینجاست که چرا امام حسن علیه السلام از خلافت کناره‌گیری کرد؟ هرچند که بعضی از زعمای شیعه به این اقدام ایشان معترض هستند. همچون سلیمان بن سرد که یکی از زعمای شیعه است خطاب به ایشان می‌گوید: «السلام عليك يا مذل المومنين»، یعنی: «سلام بر تو ای ذلیل‌کننده مسلمین (بجای اینکه بگوئید السلام عليك یا امیر المومنین)». همین مطلب در کتاب «رجال الکشي» ص ۱۰۳ و «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۲۱۵ و «ارشاد المفید» ص ۱۹۰ و «الفصول المجمع فی معرفة احوال الأئمة» ص ۱۶۲ و «احتجاج طبرسی» ص ۱۴۸ آمده است. ملا محمد باقر مجلسی هم در کتاب «جلاء العیوم» ج ۱ ص ۳۹۳ به این مطلب اذعان کرده است.

در اینجا اهل سنت می‌پرسند بحث و جدل پیرامون گذشته و اینکه ابتدا چه کسی می‌بایست خلیفه می‌شد چه سودی دارد؟ آیا شیعیان می‌پندارند که می‌توانیم تاریخ را به عقب برگردانیم و این بار خلافت را به علی علیه السلام

بدهیم؟ نتیجه این بحث و جدل‌ها جز اختلاف و تفرقه بیشتر آیا چیز دیگری است؟ اگر شیعیان به راستی خواهان وحدت امت اسلامی هستند چرا خاطرات گذشته را تازه می‌کنند؟ ما از آنها می‌پرسیم مگر آنها اعتقاد به عصمت علی علیه السلام ندارند و مگر به نظر آنها حسن علیه السلام معصوم نیست؟ پس چگونه است که شیعیان به موضوعی تکیه می‌کنند که علی و حسن علیهما السلام از آن موضوع دست برداشته و کناره گرفته‌اند.

حق با علی است و مخالفین او اشتباه کرده بودند

در مورد اختلاف میان علی علیه السلام و معاویه اهل سنت بر این متفقند که علی علیه السلام بر حق بوده و معاویه و کسانی که با او بودند از حکومت علی سرپیچی کرده بودند. اهل سنت از شیعیان می‌خواهند حتی یک نوشته در عقیده اهل سنت بیاورند که مغایر این موضوع اهل سنت باشد. بر عکس اهل سنت می‌توانند صدها کتاب از بزرگان خود در عقیده بیاورند و به ایشان ثابت کنند که اهل سنت خروج معاویه بر علی را عملی اشتباه می‌دانند. پس چرا شیعیان سعی دارند که اهل سنت را در صف معاویه و مخالفت علی جلوه دهند و چرا سعی می‌کنند اهل سنت را به بنی‌امیه نسبت دهند و آنان را دشمنان اهل بیت معرفی کنند.

متأسفانه دیری نپائید که این اختلاف رنگی مذهبی گرفت و شیعیان گروهی مستقل و دارای روش جدیدی در اصول و عقاید و فقه و مواریث شدند. اما اختلاف میان علی و معاویه در این سطح نبوده و آنان در اصول و عقاید و غیر اختلافی نداشتند. بلکه اختلاف آنها در مسایل حکومتی و سلاطین شخصی بود و ربطی به آنچه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آموخته بودند نداشت. برای اثبات این ادعای خود دلایلی از کتب خود شیعیان می‌آوریم. مهم‌ترین

منبع شیعه نهج البلاغه است که در آن روایت نسبت داده شده به علی علیه السلام جمع‌آوری شده است. در نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۱۴ به نقل از ایشان چنین آمده است: ابتدای کار اینگونه بود که ما با اهالی شام برخورد کردیم، روشن است که خدایمان یکی و پیامبرمان یکی است و دوت همه ما به اسلام است. ما از آنها چیز بیشتری غیر از ایمان به خدا و تصدیق پیامبرش صلی الله علیه و آله نمی‌خواهیم. آنچه که ما و آنها در آن اختلاف کردیم خون عثمان رضی الله عنه بود.

بنابراین، گفته آنحضرت و برخلاف آنچه شیعیان می‌گویند، جز مسئله قتل عثمان رضی الله عنه اختلاف دیگری میان علی و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وجود نداشته است. حضرت علی رضی الله عنه از تفرقه و جدائی میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله حسرت می‌خورد و اینگونه در مرگ آنها مرثیه می‌گفت: کجایند آن قومی که به اسلام دعوت داده شدند، پس آن را پذیرفتند، قرآن را خواندند و آن حکم قرار دادند، چشم‌هایشان از گریه خشکیده و شکم‌هایشان از روزه گرفتن به کمرهایشان چسبیده بود. دندان‌هایشان از تضرع و التماس به درگاه خداوند خشکیده، چهره‌هایشان از شب زنده داری زرد و از خداترسی خسته بنظر می‌رسید. آنها برادرانم بودند که رفتند، پس ما حق داریم تشنه دیدار آنها باشیم و از جدائی آنها انگشت غم به دهان بگیریم^۱.

این سخن حکایت از روابط دوستانه و محکم میان علی و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند، کما اینکه علی دخترش ام کلثوم را به نکاح عمر بن خطاب رضی الله عنه درآورد. کتاب‌هایی از اهل تشیع مانند کافی کلینی ج ۵ ص ۳۴۶ و استبصار طوسی ج ۳ ص ۳۵۰ و «منتهی الآمال» قمی ج ۱ ص ۱۸۴ به این حقیقت اعتراف کرده‌اند.

هنگامی که عمر بن خطاب رضی الله عنه شخصاً می‌خواست در جنگ با رومی‌ها شرکت کند با علی رضی الله عنه مشورت نمود. حضرت علی رضی الله عنه او را از رفتن منع کرد و گفت او باید باقی بماند زیرا که او قلعه و نماد اعراب و حامی و پناهگاه مسلمین است^۱. سپس حضرت علی به او گفت: اگر عجم‌ها تو را ببینند می‌گویند این ریشه و نقطه قوت اعراب است و اگر ریشه را قطع کردید در امان خواهید بود. عمر رأی را پذیرفته و به جنگ رفت^۲.

همچنین در نهج البلاغه ج ۳، ص ۲ آمده است که علی گرهی از مردم را دید که بدگویی عثمان را می‌کردند. حضرت علی ایشان را مذمت نمود و می‌گفت: مردم بدگویی او را می‌کنند و من مردی از مهاجرین بودم که سعی بسیار در دلجوئی او می‌کردم.

علی رضی الله عنه از شدت دوستی خلفای ثلاثه سه تن از فرزندان خویش را بنام آن‌ها نامگذاری کرد، به نام‌های ابوبکر، عمر و عثمان. گرچه عامه شیعیان از این حقایق آگاه نیستند اما کتاب‌های شیعیان به این موضوع اقرار دارند. مانند کتاب‌های «اعلام الوری» طبرسی ص ۳۰۲، «ارشاد المفید» ص ۱۸۶، «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۲۱۳، «مقاتل الطالبین» ابی فرج اصفهانی ص ۱۴۲، «کشف الغمّة» اردبیلی ج ۲ ص ۶۴ و «جلاء العیون» مجلسی ص ۱۸۲.

در جایی دیگر علی رضی الله عنه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین توصیف می‌کند: من یاران محمد صلی الله علیه و آله را دیدم، هیچکس از شما مثل آنها نیست. ایشان صبح می‌کردند ژولیده موی و غبار آلود، شب‌ها در قیام و سجود بودند، غروب‌ها پیشانی‌هایشان بر خاک بود. از یاد روز قیامت بر شعله‌های آتش

۱- نهج البلاغه، ج ۲ ص ۱۸.

۲- نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۰.

می‌ایستادند. پیشانی‌هایشان در اثر سجده‌های طولانی سائیده شده بود و از ذکر خدا اشک بر چشمانشان جاری می‌شد و گریبان‌هایشان را تر می‌کرد. از ترس خدا و امید ثواب او چنان می‌لرزیدند که درختان از باد و طوفان^۱.

حسین علیه السلام نیز فرزنداناش را ابوبکر و عمر نام نهاد و فرزندان حسین هم برای گرامی‌داشت ابوبکر و عمر فرزندان خود را به این اسامی نام نهادند و این واقعیتی است که علماء شیعه نیز در کتاب‌های‌شان به آن اعتراف کرده‌اند. ملاحظه کنید^۲.

موسی بن جعفر که بنابر اعتقاد شیعه امام هفتم است، یکی از فرزندان خود را ابوبکر نام نهاد. کتاب کشف الغمة ج ۲ ص ۲۱۷ و مقاتل الطالبین ص ۵۶۱ این موضوع را ذکر کرده‌اند. همچنین امام مذکور دخترش را عائشه نام گذاشت. پدربزرگ او علی بن حسین بن علی بن ابی طالب نیز دخترش را عائشه نامیده بود (کشف الغمة والفصول المهمة ص: ۲۸۳) همچنین امام دهم شیعیان علی بن محمد هادی پسری بنام حسن و دختری بنام عائشه داشت^۳.

عبد الله بن جعفر بی ابی طالب فرزندش را ابوبکر نام نهاد^۴. حسن بن علی سه فرزند داشت که یکی از آنها عمر نام داشت^۵.

۱- نهج البلاغة ص ۱۹۰-۱۸۹.

۲- اعلام الوری ص ۲۱۳، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸، مقاتل الطالبین ص ۷۸ و ۱۱۶، التنبيه والاشراف مسعودی (شیعی) ص ۲۶۳ و جلاء العیون مجلسی ص ۵۸۲.

۳- کشف الغمة ج: ۲ ص ۳۲۴ والفصول المهمة ص: ۲۸۳.

۴- مقاتل الطالبین ص ۱۲۳.

۵- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸ و عمدة الطالب ص ۸۱ و الفصول المهمة ص ۱۶۶.

این همه دال بر این است که موضع شیعیان نسبت به اصحاب پیامبر ﷺ موضع اهل بیت نیست! و گر نه آیا از شیعیان کسی هست که فرزندان را ابوبکر یا عائشه یا عمر نامگذاری کند؟ با توجه به اینکه اهل بیت این کار را کرده‌اند ما در اینجا ادعای دوستی و ارادت شیعیان نسبت به اهل بیت را امتحان کرده و می‌گوئیم: از اهل بیت در نامگذاری فرزندان بنام خلفای سه‌گانه و عائشه پیروی کنید و گر نه ادعای ارادت و پیرویتان از اهل بیت جز ادعائی بی‌محتوا و عاری از حقیقت چیز دیگری نخواهد بود.

طبرسی از امام باقر روایت می‌کند که گفت: من منکر فضیلت عمر نیستم اما ابوبکر از عمر افضل است.^۱

مردی از محمد بن علی متعجب شد وقتی دید او ابوبکر را متصف به صدیق می‌کند و پرسید آیا تو نیز او را موصوف به صدیق می‌کنی؟ محمد بن علی گفت: بلی، و هرکس او را صدیق نگوید قولش را در دنیا و آخرت تصدیق نخواهد کرد.^۲

تمام روایاتی که ذکر می‌شود توسط بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین علماء و مراجع شیعه در مهم‌ترین کتب ایشان روایت شده است و ما از منابع خود شیعیان استدلال می‌کنیم. از جعفر بن محمد امام ششم شیعیان روایت است که زنی دانا خدمت ایشان رسید و از او در مورد ابوبکر و عمر سوال نمود. محمد بن جعفر در جواب آن زن گفت: آن دو را دوست بدار. آن زن گفت: من آنگاه که به ملاقات پروردگارم شتافتم به او می‌گویم تو مرا به دوستی آنها امر کرده بودی. امام در جواب گفت: بلی.^۳

۱- الاحتجاج طبرسی ص ۲۳۰.

۲- كشف الغمة ج ۲ ص ۱۷۴.

۳- الكافي، الروضة، ج ۸ ص ۱۰۱.

جعفر صادق پیوسته می‌گفت: ولدنی ابوبکر مرتین. بخاطر اینکه نسبت جعفر صادق از دو طرف به ابوبکر می‌رسد. اول از طریق مادرش، فاطمه بنت قاسم، که قاسم فرزند ابوبکر است. و دوم از طریق مادربزرگش اسماء بنت عبدالرحمن بن ابوبکر که مادر فاطمه می‌باشد^۱.

مسعودی می‌گوید: عثمان در حال تلاوت قرآن کشته شد. زنش فریاد برآورد که امیرالمؤمنین را کشتند. آنگاه حسن و حسین داخل خانه آمدند و عثمان را در حالی یافتند که روحش پرواز کرده بود و بر او گریستند. این خبر به علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم رسید علی رضی الله عنه به درون خانه آمد در حالیکه پریشان و غمگین بود بر صورت حسن سیلی زد و مشتی بر سینه حسین کوبید و گفت: امیر المؤمنین چگونه کشته شد، در حالیکه شما نزدیک خانه بودید و به محمد بن طلحه ناسزا گفت و عبد الله بن زبیر را لعنت کرد. (مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۳۴۴)

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین چاپ دارالمعرفة بیروت ص ۸۷ و ۱۴۲، اردبیلی در کشف الغمه ج ۲ ص ۶۴ و مجلسی در جلاء العیون ص ۵۸۲ می‌نویسند: ابوبکر فرزند علی بن ابی طالب در رکاب برادرش امام حسین در کربلا به شهادت رسید همچنانکه فرزند امام حسین که او نیز ابوبکر نام داشت در همین نبرد شهید شد. در سایر تألیفات شیعه از جمله تنبیه والاشراف ص ۲۶۳ و کشف الغمه ج ۲ ص ۷۴ هم به این موضوع اعتراف شده است. مجلسی در کتاب جلاء العیون ص ۵۸۲ می‌نویسد: عمر فرزند امام حسن از جمله کسانی بود که در کربلا در رکاب عموی خود امام حسین به شهادت رسید. اصفهانی در آن مورد با گفته مجلسی موافق نیست و در

۱- عمدة الطالب ص ۱۹۵ چاپ ایران و الارشاد المفید ص ۱۸۶ و الکافی، الحجة، ج ۱ ص ۴۷۲.

مقاتل الطالین ص ۱۱۶ می‌نویسد: «عمر بن حسن شهید نشده بلکه به اسارت درآمد».

این‌ها حقایقی است که از عامه شیعه پوشیده نگاه داشته شده است. جای بسی شگفتی است که شیعیان در سوگ شهادت امام حسین علیه السلام می‌گیرند در حالی که حتی نامی از برادرش ابوبکر و نیز فرزندش ابوبکر که در رکاب ایشان به شهادت رسیدند به میان نمی‌آورند! علت چیست؟ آیا مگر این دو از اهل بیت رسول نیستند؟ و با اینکه به صلاح زعمای شیعه نیست که عامه مردم شیعه از این حقایق آگاه شوند! چرا که آن دو تن نام‌هایی دارند که نشان از رابطه صمیمانه و عمق محبت اهل بیت نسبت به اصحاب پیامبر و در رأس آنان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دارد. و به راستی چرا زعمای شیعه می‌خواهند رابطه صمیمانه، پاک و محبت عمیق میان اهل بیت و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را از دید عامه شیعه مخفی نگاهدارند؟ آنچه که بسیاری از مسلمین ابرمی‌انگیزاند که فرزندان‌شان را ابوبکر و عمر بنامند، فرخندگی و شأن والای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است، چرا که آندو در واقع نزدیک‌ترین افراد به پیامبر اسلام بوده‌اند.

مباحثه امام مالک و یکی از کینه توزان در مورد اصحاب

مردی خدمت امام مالک رضی الله عنه رسید و گفت من با فلان و فلان (از اصحاب) کینه و دشمنی دارم. امام مالک در جواب فرموده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]. ترجمه: «اموال فیء برای مهاجرین، فقرایی است که رانده شدند از خانه‌ها و

اموالشان و می طلبند نعمت و خوشنودی خداوند را، یاری و نصرت می کنند خدا و رسولش و ایشانند صادقین». امام مالک گفت: تو از مهاجرین هستی مرد پاسخ داد: خیر امام مالک دنباله آیه را تلاوت کرد: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹]. ترجمه: «آنان راست کسانی که ایمان آوردند و قبل از مهاجرین در مدینه سکنی گزیده بودند (انصار) آنها برادران مهاجرشان را دوست دارند و نسبت به آنچه به آنها (مهاجرین) از اموال داده شده است حسادت نمی ورزند و آنچه را که خود به آن نیاز دارند ایثار می کنند». امام مالک از آن مرد پرسید: آیا تو از ایشان (انصار) هستی؟ مرد در جواب گفت: خیر. سپس امام مالک دنباله آیه را تلاوت نمود: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰]. ترجمه: «و نیز آنان راست که آمده بعد از مهاجرین و انصار (سائر مسلمین) می گویند ای پروردگارا بیامر ما را و برادران ما را که از ما در ایمان آوردن پیشی جستند و قرار مده در دل های ما هیچ کینه ای نسبت به آنانیکه ایمان آورند پروردگارا هر آئینه تو بخشنده و مهربانی».

امام مالک از آن مرد پرسید: آیا تو از این گروه هستی؟ مرد گفت: امیدوارم از این گروه باشم. امام مالک گفت: هرکسی بغض و کینه آنها را در دل داشته و به آنان ناسزا گوید از این گروه نیست.

به عبارتی هرکس به مصادیق آیه اول و دوم به ایشان ناسزا گوید در زمره کسانی که آیه سوم آنها را شامل می شود نخواهد بود.

مشابه همین مباحثه را اردبیلی در کتاب «کشف الغمّة» ص ۷۸ چاپ تبریز به نقل از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ذکر کرده است: مشکل آنهایی که به ابوبکر و عمر و عثمان ناسزا می‌گویند این است که آنها علاوه بر اینکه بی‌خبر از این هستند که آنها اصحاب پیامبر ﷺ بوده‌اند، بلکه بی‌خبر از این هستند که آنان داماد و برخی پدر زن پیامبر ﷺ بوده‌اند. پیامبر ﷺ دو دخترش را یکی پس از دیگری به نکاح عثمان درآورد. رسول خدا ﷺ داماد عمر بود و حفصه دختر عمر را به همسری داشت. پیامبر ﷺ همچنین داماد ابوبکر بود و عایشه دختر ابوبکر را به همسری برگزید. پس آیا می‌توان تصور کرد که پیامبر ﷺ با اشخاص ناصالح پیمان خانوادگی می‌بست و اصحاب و همنشینان ناصالحی برمی‌گزید؟

عاشورا

عاشورا روزی است که حسین ﷺ و یارانش در آن به شهادت رسیدند. اهل سنت در شهادت حسین ﷺ و یارانش غمزده و متأثرند اما مانند شیعیان گریه و زاری نمی‌کنند و با زنجیر و چاقو و قمه، سر و پشتشان را خونین نمی‌کنند. متأسفانه مشاهده می‌کنیم و ای بسا غیر مسلمین نیز دیده‌اند که چگونه از سر و پشت کودکان خردسال در اثر جراحت ناشی از اصابت چاقو و زنجیر و غیره خون جاری می‌شود و این عمل در بعضی موارد منجر به مرگ کودکان می‌شود. ما از شیعیان می‌پرسیم آیا این اطفال و بچه‌های خردسال به سن تکلیف رسیده‌اند، قبل از اینکه در کشتار گاه‌هایی که هر ساله در ایران و پاکستان و نبطیه در لبنان بر پا می‌شود شرکت داده شوند؟ و آیا این عمل چهره اسلام را مشوه نمی‌کند؟ اینگونه مراسم هستند

که آتش اختلاف میان جوانان اهل سنت و تشیع را شعله‌ور می‌کنند و موجب حوادث ناگواری می‌شوند که بعضاً جان صدها تن از دو طرف را قربانی می‌کند. آیا این از دست است؟ آیا خداوند به ما دستور داده تا خودمان را مجروح کنیم و خون‌هایمان را بریزیم و جانمان را بدست خودمان بگیریم؟ آیا این از شریعت و یدن خداست یا از سنت پیامبر اوست؟ اگر جان‌هایمان را در میدان جهاد و هنگام مقابله با دشمنان خدا قربانی کنیم بی‌تردید شایسته تبریک و تحسین هستیم، اما آنچه که شیعیان در مراسم عاشورا انجام می‌دهند بدور از میدان نبرد با دشمن و بدست خودشان انجام می‌گیرد.

از شیعیان می‌پرسیم مگر حسین علیه السلام شهید نشده و مگر مأوای شهدا بهشت جاودانی نیست؟ اگر چنین است «که هست» پس این همه گریه و زاری برای چه؟ و چه سودی دارند روایات و نوحه‌هایی که احساسات مردم را برمی‌انگیزانند و آنها را به شیون و زاری وامی‌دارند مجلسی در «جلاء العین» ج ۲ ص ۴۶۸ می‌نویسد: هرکسی برای حسین گریه کرد و یا مردم را گریاند و از چشمش اشک جاری شد گرچه یک قطره هم باشد خداوند گناهانش را اگرچه اندازه کف دریا هم باشد، خواهد بخشید.

زنی که فرزندش شهید شده بود و برای فرزندش گریه می‌کرد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و از ایشان خواست که او را از سرنوشت فرزندش آگاه کند که اگر فرزندش اهل جهنم است بر او بیشتر بگیرد و اگر از بهشتیان است گریه نکند و شهادت فرزندش شادمان باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود فرزندت در بهشت است. آن زن بلافاصله گریه‌اش را قطع کرد و درحالی برمی‌گشت که خوشحال و شادمان بود.

این مراسم نفرت آوری که هر ساله برپا می‌شود تا کیفیت قتل امام حسین علیه السلام را نمایش دهد و تکرار کند، به اختلافات و جدائی‌ها دامن زده و کینه و دشمنی‌ها گذشته باید فراموش شوند مجدداً تازه می‌کند.

سردمداران شیعه دعوت به وحدت امت اسلامی و دور انداختن کینه‌های گذشته می‌کنند، در حالی که با این نمایشات موسوم به عاشورا عکس گفتارشان عمل می‌کنند.

پرسش اینکه به راستی حسین و یارانش را چه کسانی به شهادت رسانیدند؟

آیا اهل سنت ایشان را به شهادت رساندند؟ یا اینکه آن حادثه و رویارویی غیر منتظره بود/ شیعیان در نوشته‌هایشان به نکته خطیری اعتراف کرده‌اند و آن اینکه حسین علیه السلام را خود شیعیان به قتل رساندند. سید محسن امین در کتاب «اعیان الشیعة» ج ۱ ص ۳۴ می‌نویسد: بیست هزار تن از مردم عراق با امام حسین بیعت کردند، اما بعداً به او خیانت کرده و علیه وی خروج نمودند، و درحالی که متعهد به بیعت با او بودند، ایشان را به قتل رساندند. حسین قبل از اینکه کشته شود خطاب به ایشان فرمودند: مگر شما نبودید که به من نوشتید زمان قیام فرا رسیده، اما امروز لشکری مجهز رویارویم ایستاده، افسوس روزی از ما کمک خواستید اما اینک شمشیری را که در دست ما بود علیه ما بکار می‌گیرید. در حالیکه با من و علیه دشمنان خدا بیعت کرده بودید، بیعتتان را شکستید و با دشمن هم پیمان شدید. شما نسبت به دوستان خود بد اندیش و بازوی دشمن گشتید. حماقت کردید و بیعتتان را شکستید و مانند مگس‌ها و پروانه‌ها از هر و بر ما هجوم آوردید. لعنت و دوری خدا بر سرکشان این امت باد^۱.

سپس حر بن یزید یکی از یاران امام حسین در کربلا خطاب به آنانی که به امام حسین خیانت کرده بودند چنین گفت: آیا شما نبودید که این بنده صالح خدا به نزد خویش دعوت کردید تا اینکه او پیش شما آمد و آیا او را ترک می‌کنید و به او حمله می‌آورید تا او را بکشید؟ پس او چون اسیری در دست شماست. خداوند شما را به روز تشنگی آب نیاشامد.^۱

آنگاه امام حسین بدرگاه خدا چنین دعا کرد: خدایا اگر تا مدتی به آنها مجال دادی، آنان را به روه‌های مختلف تقسیم کن و آنها را میمون‌های خنده‌آور بگردان و حکام را از آنان خشنود مگردان زیرا که آنان ما را دعوت دادند تا ما را یاری کنند، اما بر ما حمله کردند و ما را کشتند.^۲

مورخ شیعه یعقوبی می‌نویسد: هنگامی که علی بن حسین وارد کوفه شد زنان را دید که فریاد کنان گریه می‌کنند، وی گفت: این‌ها بر ما گریه می‌کنند، پس چه کسانی ما را کشتند؟^۳

هنگامی که امام حسن به نفع معاویه از حکومت کناره‌گیری کرد خطاب به اهل کوفه چنین گفت: ای اهل کوفه من خودم را از شما جدا کردم به سه دلیل:

۱- بدرم را کشتید.

۲- مالم را بردید.

۳- بر شکمم نیزه فرو کردید.

من با معاویه بیعت کردم بشنوید و اطاعت کنید. در این هنگام مردی از بنی اسد نیزه‌ای بسوی ایشان پرتاب کرد که ران پای ایشان را شکافت.^۱

۱- الارشاد المفید ص ۲۳۴ و اعلاء الوری باعلام الهدی ص ۲۴۲.

۲- الارشاد المفید ص ۲۴۱، اعلاء الوری از طبرسی ص ۹۴۹ و کشف الغمة ص ۱۸ و ۳۸.

۳- تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۳۵.

کتاب‌های خود شیعیان (که ما با درج نام نویسنده و شماره ص گوشه‌هایی از نوشته‌های آنها را منعکس کردیم) بخوبی نشانگر این است که سنانیکه مدعی کمک و حمایت حسین علیه السلام بودند، وی را به شهادت رساندند و سپس اشک تمساح ریختند و تظاهر به دوستی و محبت اهل بیت کردند و هنوز هم در پی جنازه کسی هستند که خودشان او را به قتل رسانده‌اند. اگر این گریه‌ها و سر و سینه‌زدن‌ها فی الواقع از شدت دوستی و ارادت ایشان نسبت به اهل بیت است، پس چرا این‌ها برای حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که سینه‌اش را شکافتند و جگرش را در آورده و خوردند، مدعیان دوستداران اهل بیت را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؟ و یا چرا در رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله سوگواری نمی‌کنند، مگر نه این است که فاجعه درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله از هر فاجعه‌ای بزرگ‌تر و دردناک‌تر است؟

آیا خداوند از چنین اعمالی در روز عاشورا خوشنود می‌شود. آیا می‌دانید عاشورا چیست؟ عاشورا روز بجا آوردن شکر الهی است. در همین روز بود که خداوند موسی و قومش را نجات داد و فرعون و پیروانش را غرق کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدای ورود به مدینه مشاهده کرد که یهود روز عاشورا را روزه می‌گیرند، علت آن را جويا شد، یهودی‌ها گفتند: برای شکرگذاری از خداوند که در این روز موسی و یارانش را نجات داد، روزه می‌گیریم. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «من از شما به برادرم موسی نزدیک‌تر هستم، پس حضرت عاشورا را روزه می‌گرفت و دستور دادند تا سایرین نیز روزه بگیرند».

۱- کشف الغمة ص ۵۴۰ الارشاد المفید ص ۹۰ الفصول المهمة ص ۱۶۲ و مروج الذهب

موضع امام علی و فرزندان‌ش در قبال شیعیان

امام علی نسبت به فرزندان‌ش، بر شیعیان خشمیگن‌تر بود. او به شیعیان‌ش گفت: من شما را شب و روز و آشکار و نهان به جنگ با این قوم دعوت نمودم و به شما گفتم با آنان بکنجید. قبل از اینکه با شما بکنجد. سستی کنید تا اینکه مکرر به شما حمله کردند.^۱ از شما خواستم برای جهاد حرکت کنید، حرکت نکردید. شما را تفهیم و توجیه کردم، نفهمیدید. مخفیانه و علناً شما را دعوت کردم، اجابت نکردید. صبح صفوفتان را استوار می‌کنم، غروب چون کمان خم می‌شوید. ای کسانی‌که جسم‌هایتان حاضر اما عقلتان غایب است، رهبرانتان گرفتار اختلاف رأی شما هستند. امیرتان حکم خدا را اطاعت می‌کند اما شما حکم او را به جای نمی‌آورید. امیر اهالی شام نافرمانی خدا را می‌کند، اما آنها مطیع او هستند. به خدا دوست دارم با معاویه معامله کنم، دینار در ازای درهم. از من ده نفر بگیرد و یک نفر از آنها رابه من بدهد. خدا را سپاس می‌گویم از آنچه مصلحت نموده و به آنچه که مرا توسط شما در آزمون قرار داده‌است. ای گروهی که به آن چه دستور داده می‌شوید پیروی نمی‌کنید و چون دعوت داده شوید اجابت نمی‌کنید. سوگند به خدا، چون اجل من فرا رسد، خداوند میان من و شما جدایی می‌فکند، من از همنشینی شما بیزارم. آیا شگفت نیست که معاویه ستمگران فرومایه را می‌خواند، از او اطاعت می‌کنند بدون هیچ‌گونه چشمداشتی، من شما را دعوت می‌کنم بابدل و بخشش اما از من پراکنده می‌شوید و با من مخالفت می‌کنید.^۲

۱- نهج البلاغه ص ۶۸.

۲- نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۰۰.

حضرت در ادامه می‌فرماید: از شما به چندین غم و اندوه مبتلا هستیم. اول اینکه با اینکه گوش دارید اما کر هستید. دوم اینکه حرف می‌زنید اما در واقع لال و گنگ هستید. و سوم اینکه با وجودیکه چشم دارید، اما نمی‌بینید. به هنگام جنگ در پایمردی چون آزادگان نیستید و در هنگام سختی و بلا چون برادران قابل اعتماد نیستید. ای کسانی که بسان شترانی هستید که ساربانشان را گم کرده‌اند، اگر از یک سو شما را جمع می‌کنند از سوی دیگر پراکنده می‌شوید.^۱

قسم به خدا گمان می‌کنم این قوم بر شما غلبه خواهند کرد زیرا بر باطل خود متحد هستند و شما بر حق بوده اما پراکنده هستید و نافرمانی امامتان را می‌کنید. آنها در ره باطل از امام خود اطاعت کرده و امانت را به صاحبش اداء می‌کنند، اما شما خیانت می‌کنید. آنها در شهرها اصلاح می‌کنند و شما فساد می‌کنید.^۲

همچنین فرمود: «قسم به خدا گفتار شما را باور نمی‌کنم و به یاریتان امید نبسته‌ام و دشمن را توسط شما نمی‌ترسانم. شما را چه می‌شود؟ داروی دردتان کدام است؟»^۳

می‌خواهم داروی دردم باشید، در حالی که درد من شما هستید مانند کسی که بخواهد خاری را که در بدنش فرو رفته باخار درآورد. وای بر شما آیا دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید؟ وقتی که شما را دعوت به جهاد با دشمن می‌کنم مانند کسی که در حالت مرگ است چشم‌هایتان می‌چرخد.

۱- نهج البلاغة ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۲- نهج البلاغة ص ۶۵.

۳- نهج البلاغة ص ۷۵.

سوگند به خدا من فکر می‌کنم اگر آتش جنگ شعله‌ور شود از پسر ابوطالب جدا می‌شوید مانند جدا شدن سر از بدن^۱.

دوست داشتم اصلاً شما را ندیده و نمی‌شناختم. خدا شما را هلاک گرداند. قلبم را چرکین و سینه‌ام را از خشم لبزیز کردید و با بی‌اعتنایی و نافرمانی تان اندیشه‌ام را آلودید تا اینکه قریش گفتند پسر ابوطالب مرد دلیری است اما از دانش جنگ چیزی نمی‌داند^۲.

در جای دیگری می‌فرماید: چون به شما در فصل گرما دستور آمادگی جهاد دادم گفتید به ما مهلت ده تا گرما بگذرد و چون در زمستان شما را به جهاد خواندم گفتید مهلت ده تا سرما بگذرد^۳.

گرفتار کسانی شده‌ام که از دستور اطاعت نمی‌کنند چون دعوت داده شوند اجابت نمی‌کنند پدران هلاک شود. چگونه انتظار کمک از جانب پروردگار را دارید؟ آیا دینی نیست که شما را جمع کند؟ و غیرتی نیست که شما را برانگیزاند؟ در میانتان فریاد می‌زنم و یاری می‌جویم شما نه حرف مرا گوش می‌کنید و نه دستورم را اجرا می‌کنید^۴.

سوگند به خدا بدبخت آن کسی است که شما به کمک او بروید^۵. دوست داشتم خداوند بین من و شما فاصله می‌انداخت و مرا به میان افراد شایسته‌تری می‌برد^۶.

۱- نهج البلاغة ص ۸۲ و ۸۳.

۲- نهج البلاغة ص ۷۰.

۳- نهج البلاغة ص ۶۹.

۴- نهج البلاغة ص ۹۰.

۵- نهج البلاغة ص ۱۱۸.

۶- نهج البلاغة ص ۲۰۳.

خدا یا خسته و وامانده شدم. این‌ها مرا خسته و وامانده کردند. به جای این‌ها جماعت شایسته‌تری را به من بده و به جای من فرد بدتری را بر اینان مسلط کن.^۱

امام حسن علیه السلام در مورد شیعیانش از اهل کوفه می‌گوید: قسم به خدا من با معاویه پیمان می‌بند تا خون من و مصون و خاندان من در امان باشند و این بهتر از این است که کسانی که گمان می‌کنند شیعیان من هستند، مرا بکشند. به خدا اگر با معاویه بجنگم همین قوم مرا اسیر کرده و به معاویه تحویل می‌دهند. قسم به خدا اگر با او صلح کنم احترامم را حفظ می‌کند.

طبرسی از امام حسین علیه السلام روایت می‌کند که او گفت: من اهل کوفه را آزمودم و شناختم. آنان نه در کردار و نه در گفتار پایبند پیمانشان نیستند و دفاع نمی‌کنند. انسان‌های مسخ شده‌ای هستند، به ما می‌گویند دل‌هایشان با ماست اما بر روی ما شمشیر می‌کشند.^۲

علی علیه السلام در مورد اهل بصره می‌گوید: بصره محل فرود ابلیس و کشتگاه فتنه‌هاست.^۳

کلینی از امام موسی کاظم که یکی از امامان شیعه است روایت می‌کند که گفته است: وجه تمایز شیعیان ما از دیگران این است که شیعیان ما توصیف کنندگانی بیش نیستند و هرگاه آنها را بیازمائید، ایشان را مرتد خواهید یافت.^۴

۱- نهج البلاغة ص ۶۵.

۲- الاحتجاج طبرسي ص ۱۴۸-۱۴۹.

۳- نهج البلاغة ج ۳ ص ۱۸.

۴- الكافي، الروضة، ج ۸ ص ۲۲۸.

متعہ یا ازدواج موقت

اهل سنت آنچه را که شیعه می‌گویند مبنی بر اینکه روایاتی در کتب حدیث اهل سنت هست که نشانگر این نکته است که ازدواج موقت ابتدا و برای چند روزی جائزه بوده را می‌پذیرند اما اختلاف در اینجاست که اهل سنت می‌گویند روایات دیگری در همین کتب حدیث شیعه و سنی آمده است مبنی بر اینکه ازدواج موقت که چند روزی در صدر اسلام حلال و جائز بود ولی بعداً خداود در تحریم آن آیه‌ای نازل فرمود و یا گوشت الاغ که ابتدا جائز بود ولی رسول خدا ﷺ برای همیشه آن را تحریم کرد.

لذا این سه مورد یعنی متعہ، شراب و گوشت الاغ برای همیشه تحریم و ممنوع شده‌اند. کما اینکه موارد دیگری نیز هستند که برای همیشه منسوخ در کتاب خدا ثابت و معروف است، هم از اهل سنت و هم از اهل تشیع کسانی هستند که معتقدند گاهی سنت پیامبر قرآن را نسخ می‌کند. کما اینکه در نهج البلاغہ ص ۲۶ به این مورد اشاره شده است. همچنین عدم مخالفت علیؑ با نظریه فقهی عمرؓ مبنی بر حرام بودن قطعی و دائمی ازدواج موقت نشان‌دهنده توافق اصحاب در حرمت قطعی این امر است. چرا که شأن علیؑ بالاتر از این بوده که به باطل اعتراف کند و حق را بپوشاند آن‌هم در حالی که خداوند از اهل علم وعده گرفته که حق را بیان کرده و آن را کتمان نکنند. پیامبر ﷺ هم می‌فرمایند: هرکس حق را پوشیده نگهداشت، روز قیامت دهانش با آتش بسته می‌شود. علاوه بر این متعہ یا صیغہ‌ای که اهل تشیع جائز می‌دانند و به آن سفارش می‌کنند با ازدواج موقتی که در صدر اسلام و برای مدت محدودی جائز بوده است تفاوت‌های اساسی و ریشه‌ای دارد.

نخست اینکه: شیعیان ازدواج موقت را اصلی از اصول دین می‌دانند. ابن بابویه قمی در کتاب «من لا یحضره الفقیه» ج ۶ ص ۳۶۶ می‌گوید: جعفر صادق گفت: صیغه از دین من و پدران من است، هرکس به آن عمل کند به دین ما عمل کرده و هرکس منکر آن باشد منکر دین ما شده است. همچنین این مطلب در تفسیر منهج الصادقین نوشته کاشانی ج ۲ ص ۴۹۵ آمده است. تفاوت دوم اینکه: بنابر اعتقاد شیعه کسی که منکر صیغه باشد کافر و مرتد است.^۱

سوم اینکه: شیعه صیغه را همانند صدقه می‌دانند که غضب خداوندی را از شخص دور می‌گرداند و خیال‌پردازی نموده و می‌گویند پیامبر ﷺ گفته است که هرکس یکبار صیغه کند از ناخشنودی در امان خواهد بود.^۲ چهارم اینکه: کسی که صیغه می‌کند در ازای این عملش بخشش و غفران الهی شامل حال او می‌شود. ابن بابویه قمی در ص ۴۶۳ کتابش «من لا یحضره الفقیه» می‌نویسد: در شب معراج جبرئیل به پیامبر گفت: ای محمد خداوند می‌گوید من آن زنانی را از امت تو که صیغه می‌کنند، بخشیدم. مردم از امام جعفر صادق پرسید: آیا کسی که صیغه می‌کند پاداشی به او خواهد رسید؟ جعفر صادق در جوابش گفت: اگر برای رضای خدا صبغه کند هر کلمه‌ای به آن زن بگوید برایش یک نیکی می‌نویسد، وقتی که به آن نزدیک شود خداوند گناهانش را می‌بخشد و چون غسل کند غفران خداوندی به اندازه آبهایی که بر بدن او ریخته می‌شود، شامل حال او می‌شود.^۳

۱- منهج الصادقین ج ۲ ص ۴۹۵.

۲- تفسیر منهج الصادقین کاشانی ج ۲ ص ۴۹۳.

۳- من لا یحضره الفقیه ج ۶ ص ۳۳۶.

پنجم اینکه: شیعیان ازدواج موقت یا صیغه را مهم‌ترین عاملی می‌دانند که می‌تواند رهگشای ورود آنان به بهشت باشد و معتقدند که ازدواج موقت آنان را به درجه‌ای می‌رساند که می‌توانند در بهشت با پیامبران رقابت کنند. برای اثبات این سخن خود روایتی موهوم و جعلی به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند که: هرکس یکبار صیغه کند از خشم خداوند در امان خواهد بود و اگر دوباره صیغه کند با نیکان روز قیامت محشور خواهد شد و اگر سه بار صیغه کند با من در بهشت رقابت خواهد کرد.^۱

ششم اینکه: آنها کسانی را که صیغه نمی‌کنند هشدار می‌دهند به اینکه در قیامت به آنان پاداش کمی می‌رسد، چنان که گفته‌اند: «هرکس در حالی از این دنیا برود که صیغه نکرده باشد، روز قیامت در حالی حاضر خواهد شد که اعضای بدنش قطع گردیده است»^۲.

هفتم اینکه: محدودیت عددی برای زنانیکه می‌توان صیغه کرد قائل نیستند یعنی که یک مرد می‌تواند هر تعداد زنیکه بخواد مثلاً هزاران زن و یا بیشتر صدقه کند.^۳

هشتم اینکه: شیعیان معتقدند صیغه دوشیزه هم جائز است گرچه بدون اجازه ولی او و بدون گواه باشد.^۴

این گفته مغایر حکم پیامبر ﷺ است که فرمود نکاح بدون اجازه ولی نادرست است.

تفاوت نهم: شیعه متعه دختر خردسال که هنوز به سن بلوغ نرسیده است را مباح می‌دانند. کلینی از ابی عبدالله روایت می‌کند که از او پرسیده

۱- من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۳۶۶.

۲- تفسیر منهج الصادقین ج ۲ ص ۴۹۵.

۳- الاستبصار شیخ طوسی ج ۳ ص ۱۴۳ و تهذیب الأحکام ج ۷ ص ۲۵۹.

۴- تهذیب الأحکام ج ۷ ص ۲۵۴ و شرائع الأحکام نجم الدین الحللی ج ۲ ص ۱۸۶.

شد: آیا دختر کوچک را می‌توان صیغه کرد؟ ابی عبدالله در جواب گفت: بله، مگر اینکه خیلی بچه باشد و فریب بخورد. به او گفته شد آن حدی که اگر به آن حد رسیده باشد دیگر فریب نمی‌خورد چقدر است؟ ابی عبدالله گفت: دهسال^۱.

دهم اینکه: شیعیان لواط با زنی را که صیغ می‌شود جائز می‌دانند. در روایتی منسوب به امام رضا آمده است، هنگامی که در مورد فرسؤال شد وی گفت: آیه‌ای از قرآن آن را حلال قرار داده است و آن اینکه حضرت لوط علیه السلام گفت: «هؤلاء بناتي هن أطهرکم». روزی قوم لوط می‌خواستن با مهمان‌های او عمل لواط انجام دهند حضرت لوط گفت: دخترانم برای شما پاکیزه‌تر هستند، در صورتیکه لوط می‌دانست خواسته آنان چیست!^۲

تفاوت یازدهم اینکه: شیعیان معتقدند صیغه زن زناکار و یا شوهردار بلا اشکال است صیغه با پرداخت مهریه زن مشروع می‌شود، و نیازی به دانستن اینکه آیا زن شوهر دارد یا خیر نیست. کلینی در کتاب کافی به نقل از جعفر صادق می‌نویسد، روزی مردی خدمت ایشان رسیده و گفت: من بعضی مواقع که زن زیبایی را می‌بینم او را صیغه می‌کنم و باکی ندارم از اینکه شوهر دارد و یا زناکار است. جعفر صادق گفت: این به تو ربطی ندارد آنچه که بر تو لازم است این است که مهریه آن زن را پردازی^۳.

۱- الکافی فی الفروع ج ۵ ص ۴۳۶ الاستبصار طوسی ج ۳ ص ۱۴۵، تهذیب الأحکام ج ۷ ص ۲۵۵.

۲- الاستبصار ج ۳ ص ۲۴۳، تهذیب الأحکام ج ۷ ص ۴۱۵.

۳- الکافی فی الفروع ج ۵ ص ۴۶۳، استبصار طوسی ج ۳ ص ۱۴۵، تهذیب الأحکام ج ۷ ص ۲۵۵.

در این مورد شیعیان استدلال می‌کنند که شاید صیغه باعث شود زن زناکار از عمل خویش دست بردار. خمینی در کتاب «تحریر الوسيلة» به این مورد اشاره کرده است.

دوازدهم: شیعه می‌گویند مدت زمانی صیغه می‌تواند ماه‌ها، روزها و یا چند ساعت و یا برای چند دقیقه جهت ارضای غریزه جنسی زن و مرد باشد.^۱

این نوع صیغه را استئجار الفروج می‌گویند و برای این موضوع در کتاب‌های‌شان عنوان گذاشته‌اند مثلاً باب ما یسمى باعارة الفروج.

با توجه به همه مواردی که ذکر شد می‌پرسیم فر بین صیغه و رابطه نامشروع زنان و مردان در قبال پول چیست؟ اگر فرض کنیم کم‌ترین مدت ازدواج موقت آنچنانکه بعضی از آنان مدعی هستند، یکماه باشد یک زن ممکن است ظرف یک سال در صیغه دوازده مرد باشد! کدام مسلمان شریفی راضی به این است که دوازده نفر در یکسال به نوبت با دختری خواهر و یا مادرش چنین عملی انجام دهند؟ اگر مدت صیغه کمتر از یکماه باشد تأمل کنید چه خواهد شد!

آیا با شأن انسانی یک زن متناسب است که زندگی خود را چنین بگذرانند و از آغوش مردی به آغوش مرد دیگری درآید؟ و تازه این عمل بنام شریعت محمد ﷺ انجام گیرد! و آیا این مغایر با گفته پیامبر ﷺ نیست که فرمود: من مبعوث شده‌ام تا مکارم اخلاق را کامل کنم.

چه کسی این عمل را برای خواهر یا دخترش می‌پسندد؟

حدیثی از پیامبر ﷺ نقل می‌کنیم که بیانگر کمال مکارم اخلاقی است. مردی خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا به من اجازه بده تا زنا

۱- کافی فی الفروع ج ۵ ص ۴۶۰، الاستبصار طوسی ۳ ص ۱۵۱.

کنم. اصحاب برافروخته شده و می‌خواستند آن مرد را تنبیه کنند، رسول خدا ﷺ مانع شدند و از آن مرد پرسیدند آیا برای مادرت زنا را می‌پسندی؟ مرد گفت: خیر. پیامبر ﷺ فرمودند بقیه مردم هم دوست ندارند با مادرشان زنا شود. آیا دوست داری کسی با خواهرت زنا کند؟ مرد گفت: خیر. پیامبر ﷺ فرمود بقیه مردم هم دوست ندارند کی با خواهرشان زنا کند. سپس از آن مرد پرسیدند آیا زنا را برای دخترت می‌پسندی؟ مرد گفت: خیر. پیامبر ﷺ فرمود مردم هم دوست ندارند کسی با دخترشان زنا کند. این حدیث نشانگر این است که نباید مزایا و منافع شخصی خود را در صورتی که به زیان دیگران منجر شود در نظر بگیریم و آنچه را که برای خود نمی‌پسندیم نباید برای دیگران بپسندیم.

بیاد گفتگویی که میان دو نفر صورت گرفته بود افتادم یکی از این دو شیعه بود و از صیغه دفاع می‌کرد. وقتی که از او پرسیده شد نظرت در مورد صیغه چیست؟ آن مرد گفته بود: بسیار کار خوبی است و وقتی که به او گفته شده بود خواهرت را به صیغه من دربیآورد، آن مرد خشمگین شده، و با طرف مقابلش گلاویز شده بود.

باید پرسید ارزش و کرامت و عفت و حیائی که اسلام به زن بخشیده کجا و صیغه کجا؟ صیغه کرامت زن را پایمال می‌کند و موجب می‌شود که زن بی‌ارزش و کالایی برای تجارت باشد. اهل بدعت و نوآوران در دین از صیغه بعنوان مجوزوسندی برای لگدکوب کردن و تجارت زن آن‌هم تحت نام پیروی از مذهبشان و دوستی اهل بیت استفاده می‌کنند. اسلام مرتبت و جایگاه زن را بالا برد اما این‌ها می‌خواهند زن را در گرداب ذلت و بی‌ارزشی بی‌ندازند.

شیعیان اندیشه ازدواج موقت را برای جذب جوانان به مذهبشان بکار می‌گیرند زیرا که امتیاز ویژه‌ای است که سایر فرقه‌های اسلامی آن را

مردود می‌دانند. ازدواج موقت مجوزی است بای جذب کسانی که ایمان و اراده ضعیفی دارند. آنهایی که برای ارضاء تمایلات جنسی خواهان آزادی مطلق جنسی‌اند.

تقیه

یعنی آنچه که به زبان آورده و اظهار کرده می‌شود با اعتقاد قلبی و باطنی شخص مغایر باشد و به عبارتی یعنی تجویز دروغ‌گویی.

اهل سنت معتقدند که دروغ‌گویی علامتی از عالم نفاق است و آن را حرام می‌دانند. الا در بعضی از حالات و شرایط سخت و دشوار و استثنایی که جان و زندگی مسلمانان از جانب کفار در معرض خطر قرار داشته باشد در چنین شرایطی اسلام به مؤمن اجازه داده است که برای خلاصی و نجات از شکنجه کفار، مغایر خواست و میل باطنی‌اش اظهار به کفر نماید البته به شرط اینکه قلباً به آنچه می‌گوید موافق نباشد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ﴾ [النحل: ۱۰۶]. «هر که کافر شود بخدا بعد از ایمان مگر آنکه جبر کرده شود بروی و دلش آرامیده باشد به ایمان».

خداوند به لطف و مهربانی‌اش و علمش نسبت به تفاوت قوت و ضعف بندگانش در مقاومت این اجازه را داده‌است، که مؤمن در شرایطی که بیم جان‌ش می‌رود اظهار به کفر کند. اما بهتر این است که مؤمن استقامت و پایداری کند و از اظهارات کفرآمیز ظاهراً و باطناً خودداری کند. دو شرط اساسی در این رابطه حتماً باید مورد نظر قرار گیرند. شرط اول: این مجوز صرفاً برای شرایط سخت و دشوار است و نه در حالات عادی.

شرط دوم: این مجوز صرفاً در مواقع مواجهه مؤمن با کفار است و نه در مقابل مسلمانان. همچنانکه گفتیم بهتر این است که مؤمن تقیه نکند و در وهله اولی باید که بر ایمانش مقاومت و پایداری کند گرچه منجر مرگش شود اما مسلمانی که در مقابل شکنجه کفار نتواند تا به آخر مقاومت کند می‌تواند بر طبق این مجوزی که خداوند برایش قائل شده است عمل کند. اما شیعه تقیه را هم در شرایط سخت و دشوار و هم در شرایط معمولی و ایمنی و آسایش، چه در مواجهه با مسلمان باشد و چه در مواجهه با کفار جاز می‌دانند و تقیه را اصلی از اصول مذهبشان قرار داده‌اند. بر طبق عقیده شیعیان چنانچه کسی تقیه نکند بی‌دین است. این موضوع در کتب مختلف شیعه آمده است. مثلاً در باب اصول کافی ج ۲ ص ۲۱۷ و ۲۲۳ کلینی می‌نویسد امام جعفر صادق فرمود: «نه دهم» دین در تقیه است و دین ندارد کسی که تقیه نکند. اسلام امر به راستگویی و صداقت و مردانگی و پافشاری بر حق کرده و ترس و بزدلی و ذلت را نکوهش می‌کند اما بر طبق عقیده شیعه تقیه رکنی از ارکان دین است و وسیله‌ای است که با آن به خدا تقرب می‌جویند و این نکته ایست که هیچ دین و آئینی آن را نمی‌پذیرد. و هر دین و آئینی اعم از مسیحیت و یا زرتشتیان یا بت‌پرستان دروغگویی را زشت و ناپسند و مذموم می‌دانند و پیروانشان را از آن نهی می‌کنند. تقیه اثرات منفی و مخربی بر شخصیت انسان می‌گذارد و منجر به ایجاد خصائل و عادات نکوهیده‌ای در شخص می‌شود از جمله این خصلت‌های منفی دورویی و دوگانگی شخصیت و مغایرت بیان و عمل و ظاهر و باطن است. تعالیم و دستورات اسلام مسلمانان را از این‌گونه خصلت‌های منفی نهی و آنان را سفارش به صداقت و اتخاذ موضع صریح کرده است. کما اینکه آموخته‌ایم که از مشخصات بارز مسلمانان این است که فریب نمی‌دهند و فقط به حق عمل می‌کنند.

در جایی یکی از آخوندهای شیعه سوگند یاد کرده بود که شیعیان اینک دیگر تقیه نمی‌کنند. اشخاص حاضر در جلسه در جواب گفته بودند از کجا بدانیم شما الآن سوگند خوردی تقیه نکرده باشی! ممکن است که آن آخوند شیعه راست گفته باشد اما موضوع تقیه که شیعیان آن را ساخته و به عنوان یک اصل در اصول مذهبشان آورده‌اند، موجب تردید و دودلی مردم می‌شود که آیا آنچه آخوندهای شیعه و یا حتی عامه شیعه می‌گویند حرف دلشان است و قلباً به آن چیزی که می‌گویند معتقد هستند یا اینکه آنچه اظهار می‌دارند ظاهری است و قلباً و باطناً به آنچه می‌گویند معتقد نیستند. روشن است که مردم و اشخاص طرف صحبت شیعیان قابل ملامت و سرزنش نیستند. بلکه ملامت به کسانی برمی‌گردد که این امر ناشایست و این ردیلت (تقیه) را فضیلت جلوه داده‌اند. بررسی زندگی ائمه اهل بیت که در راه اعتلاء و دفاع از کلمه حق در معرض ستم و ناملایمات و حتی شکنجه قرار داشته‌اند بخوبی بیانگر ایستادگی و مقاومت آنها بر مواضع به حقشان است و نشان می‌دهد که اعمال و گفتارشان به غایت از تقیه و فریبکاری بدور بوده است. حسین و اهل بیت او برای دفاع از حق پذیرای شهادت شدند. امام موسی ابن جعفر با حکومت هارون الرشید مخالف بود و به همین دلیل سال‌ها در زندان و اسیر بود.

آخوندهای شیعه استفاده از تقیه را به غیر از شرایط سخت و هنگامی که خطر جانی در میان باشد منکر می‌شوند. اما آنچه که در کتب خود شیعیان آمده است این گفته آخوندهای شیعه را رد می‌کند از جمله در کتاب کافی آمده است مردی که خوابی دیده بود خدمت جعفر صادق آمد تا خوابش تا تعبیر کند. در این هنگام ابوحنیفه هم در جلسه جعفر صادق حضور داشت جعفر صادق از ابوحنیفه خواست تا خواب آن مرد را تعبیر کند. ابوحنیفه خواب مرد را تعبیر کرد. جعفر صادق گفت قسم به خدا ای ابوحنیفه تو

درست گفتی. وقتی که ابوحنیفه از آن جلسه خارج شد آن مرد گفت من تعبیر آن ناصبی را پذیرفتم (شیعیان به اهل سنت ناصبی می‌گویند چرا که به نظر شیعیان اهل سنت دشمن اهل بیت هستند) جعفر صادق گفت تعبیر خواب تو آنچنانکه او گفت نیست مرد به جعفر صادق گفت شما که به او گفتی درست تعبیر کرده است و سوگند هم خوردی. جعفر صادق گفت بله من قسم خوردم که او به اشتباه رسیده است.^۱ از این روایت مشخص می‌شود که از تقیه در موقعی که هیچگونه خطری هم در کار نبوده، استفاده شده است چرا که ابوحنیفه هیچگونه جبر و زوری بکار نبرده بود تا جعفر صادق و همچنین آن مردی که خواب دیده بود، مجبور به پذیرش تعبیرش کند.

از موارد تقیه عملی می‌توان به نماز شیعیان در مساجد اهل سنت اشاره کرد. شیعیان در منازل و مساجد خود بر مهرهایی که ادعا می‌کنند از خاک کربلا هستند سجده می‌کنند، اما گاهی اگر در مساجد اهل سنت نماز بخوانند، بدون مهر نماز می‌خوانند و هنگام مراجعت مجدداً در منازل و یا در مساجدشان نمازشان را تکرار می‌کنند. این مورد را موسی موسوی که مراتب فتوی و اجتهاد را در حوزه نجف گذرانده، خاطر نشان کرده است. ایشان در مقایسه با سایر آخوندها و علماء شیعه نسبت به اهل تسنن آگاهی و انصاف بیشتری دارد و کتابی بنام شیعه و تصحیح نوشته که کتاب در خود تأملی است.

خمس

خمس نقش اساسی و مهمی در مسئله بقای مذهب شیعه ایفا می‌کند.

بر طبق اعتقادات شیعه، پیروان این مذهب باید خمس یعنی یک پنجم درآمد و کسب و کار خویش را به مراجع و امامان نشان بدهند این منبع درآمد عظیمی برای مراجع شیعه است و باعث جمع‌آوری ثروت زیادی توسط آنان می‌شود. توجیه شرعی که مراجع و علماء شیعه جهت اخذ خمس کسب و کار مردم به آن متوسل می‌شوند برداشت و تفسیر نادرست آنان از یکی از آیه‌های قرآن است که می‌فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾ [الأنفال: ۴۱]. ترجمه: «و بدانید که آنچه غنیمت یافتید از هر چیز یک پنجم آن از خدا و رسول و خویشاوندان (او) و یتیمان و مساکین و مسافری است».

این آیه را اینگونه تفسیر و از آن استنباط می‌کنند که سهم خدا و رسول خدا و ذی القربی باید به امام و قائم مقام رسول پرداخت شود^۱.

اما در واقع آنچه که در این آیه آمده مربوط به غنائم جنگی است و بر خلاف آنچه که شیعیان می‌گویند هیچگونه ارتباطی به کسب و کار و تجارت مردم ندارد. بررسی در سیرت پیامبر ﷺ نیز نشانگر این است که هیچ موردی وجود ندارد که ایشان از کسب و کار مردم سهمی برای خودشان مطالبه کرده باشند. همچنین مؤرخینی که در کتاب‌های‌شان راجع به جمع‌آوری زکوة در زمان خلفاء و اهل بیت مطالبی رانوشته‌اند به این نکته که از کسی خمس مطالبه شده باشد هیچگونه اشاره‌ای نکرده‌اند. محمد بن حسن طوسی که از بزرگترین فقهاء شیعه در قرن پنجم هجری و مؤسس حوزه علمیه نجف است در کتاب فقهی معروفش هیچگونه اشاره‌ای به خمس نکرده است این در حالی است که در آن کتاب تمامی مسائل فقهی

۱- مراجعه شود به کتاب مجمع البیان در تفسیر قرآن ج ۴ ص ۵۴۳ از فضل بن حسن طبرسی.

اعم از کوچک و بزرگ بیان شده است. همین دلایل و دلایل دیگری که به بعضی از آنها نیز اشاره خواهیم کرد باعث شده‌اند تا بعضی از فقهاء شیعه مجبور به حرام اعلام کردن دریافت خمس از کسب و کار مردم شوند. از جمله فقیه شیعه احمد اردبیلی ملقب به مقدس اردبیلی.

مراجع و آخوندهای شیعه با سوء استفاده از ناآگاهی مردم اقدام به انباشت ثروت عظیمی می‌کنند و در نتیجه بیشتر بدنبال منافع مادی هستند. تصور کنید اگر نذرهایی را که توسط مردم بر مزارها و بارگاه‌های ائمه و امام‌زادگان تقدیم می‌شود و در نتیجه به مراجع و آخوندهای شیعه می‌رسد به خمسیکه آنها دریافت می‌کنند، بیفزائیم چه سرمایه هنگفتی توسط این مراجع و آخوندها جمع‌آوری می‌شود.

علاوه بر این زنانی هستند که صیغه خود را توسط مراجع و آخوندهای شیعه، افتخاری بس بزرگ می‌دانند مجموعه این عوامل باعث می‌شود که مراجع و آخوندهای شیعه ثروت‌مندترین و خوش شانس‌ترین افراد در بهره‌وری از لذائذ دنیوی باشند.

این‌ها همه از فریبندگی این مذهب است و موجب می‌شود که علماء و آخوندهای شیعه غرق در مادیات و لذائذ دنیوی باشند و از اتخاذ مواضع به حق و اعتراف به خرافات و باطلی که اساس و بنیان مذهب شیعه بر آن استوار است، خودداری کنند.

و به‌راستی چه خوب بود اگر مراجع و آخوندهای شیعه از خوردن به ناحق اموال مردم دست می‌کشیدند و نسبت به لذائذ دنیوی رغبتی نمی‌داشتند و باری بدوش مردم نمی‌بودند.

مهدی موعود یا امام دوازدهم شیعیان

موضوع دیگری که در بررسی عقاید شیعه مهم است، اعتقاد شیعیان به ظهور مهدی، امام زمان است.

بر طبق عقیده اهل سنت در آخر الزمان و آنگاه که دنیا را فساد و گمراهی فرا گیرد، خداوند متعال توسط مردی از اهل بیت پیامبر ﷺ که هنوز بدنیا نیامده است، اسلام و مسلمین را یاری می‌کند. نام او نام پیامبر ﷺ و نام پدرش نام پدر پیامبر ﷺ یعنی عبدالله و دعوت او همزمان با نزول حضرت عیسیٰ ﷺ خواهد بود. در همین رابطه احادیث زیادی در کتب حدیث اهل سنت آمده است. بر خلاف اهل سنت شیعیان می‌گویند او نه محمد بن عبدالله بلکه محمد فرزند حسن عسکری است که در قرن دوم هجری بدنیا آمده و از ۵ سالگی در سردابی در سامرا پناه گرفته و مخفی شده است. بعد از گذشت ۱۲۰۰ سال شیعیان هنوز منتظرند تا این شخص از سرداب بیرون بیاید و آنان را هدایت کند!

قصد ما این نیست که ببینیم آیا از نظر عقلی و علمی امکان این هست که شخصی ۱۲۰۰ سال آن‌هم درون یک سرداب بتواند زنده بماند، هرچند که موازین عقلی و علمی چنین فریضه‌ای را رد می‌کنند. اما، ما معتقدیم که خداوند قادر به هرکاری و فراتر از یافته‌ها و دانش‌های بشری است و تصریح قرآن در مورد عمر حضرت نوح ﷺ یا عمر اصحاب کهف ما را بسنده می‌کند. در رد این تصور و پندار شیعیان کافی است که به کتب خود شیعیان در این مورد نظری بیفکنیم، در این نوشته‌ها آمده است که حسن عسکری عقیم بود و فرزندی نداشت.

محدثین شیعه روایت می‌کنند که بعد از وفات حسن عسکری، از آنجائی که او فرزندی نداشت و همسران و کنیزانش هم باردار بودند بناچار اقوام و خویشاوندانش میراث او را بین مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند.^۱

فرزندی برای امام حسن عسکری در زندگی او ثابت نیست و عموم مردم بعد از مرگ امام حسن عسکری برای او فرزندی ندیده و شناخته‌اند.^۲

پیامبر اسلام ﷺ فرموده که عمر امت من بین ۷۰ تا ۹۰ سال است. با این همه شیعیان تا امروز بر وجود همچنین فردی که غایب است و عمرش از عمر نوح علیه السلام هم بیشتر است اصرار می‌کنند. جالب اینجاست که شخصی را مأمور کرده‌اند تا بیرون سردابی که ادعا می‌کنند اما زمان در آنجا مخفی شده است مرتباً فریاد بزند «اخرج عجل الله فرجك» وقتی که این مرد بمیرد کس دیگری جانشین او می‌شود. این مکان به نوبه خود منبع درآمد عظیمی است برای مراجع و آخوندهای شیعه چرا که تعداد زیادی از شیعیان همه روزه جهت زیارت و یا طلب شفاء و رفع مشکلاتشان به این مکان می‌روند و خیرات و نذرهایشان را به اصطلاح تقدیم امام زمان می‌کنند.

الرجعة للانتقام «بازگشت برای گرفتن انتقام»

یکی دیگر از معتقدات شیعه رجعت یا بازگشت مهدی امام دوازدهم است و می‌گویند که یکی از اهداف اساسی بازگشت امام دوازدهم گرفتن انتقام است. آنها می‌گویند چون مهدی از سردابی که در آن مخفی شده است، بیرون بیاید خداوند اهل بیت و همچنین دشمنان اهل بیت که خلافتشان را

۱- کافی ص ۵۰۵- الارشاد المفید ص ۳۳۹- کشف الغمة ص ۴۰۸- الفصول المهمة

ص ۲۸۹- اعلام الوری طبرسی ص ۳۷۷- و کتاب جلاء العیوم ج ۲ ص ۷۶۲.

۲- اعلام الوری طبرسی ص ۳۸۰ و الارشاد المفید ص ۳۴۵.

غصب کرده‌اند زنده می‌کند، (منظور شیعیان از دشمنان اهل بیت و در رأس آنها ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم است) و امام مهدی گردن غاصبان خلافت اهل بیت را می‌زند و بدینوسیله انتقام اهل بیت را می‌گیرد. (یعنی که هدف انتقام است نه نجات جهان از ظلمت و گمراهی و گستردن عدل و داد) باید پرسید فایده زنده کردن بقول آنها دشمنان اهل بیت و مجدداً گردن زدن و کشتن آنها در چیست؟!.

در تفسیر صافی ج ۱ ص ۱۷۲ آمده است چون مهدی از سرداب بیرون آید ربه و نسل قاتلان امام حسین را به جرم اعمال پدرانشان خواهد کشت. شخص مهدی ۵۰۰ نفر از قریش و معاویه و یزید را گردن زده و نیز عائشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را شلاق (حد) خواهد زد.

این قول و گفته شیعیان که نسل و ذریه قاتلان حسین رضی الله عنه به جرم کارهای پدرانشان مجازات شده و به قتل می‌رسند مشابهت زیادی با فکر و عقیده مسیحیان دارد که می‌گویند:

«الخطیئة الاولى الموروثة» به این معنی که بار گناه و اشتباه پدران را فرزندان حمل می‌کنند و هرگاه فرزندی از آنان بدنیا بیاید گناه پدر بر گردن فرزند خواهد بود.

این عقده و قول شیعیان مغایر فرموده خداوند است که در قرآن می‌فرمایند: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۶۴]. «هیچ کسی بار گناهان دیگری را حمل نخواهد کرد».

حال اگر فرض کنیم آنطور که آنها می‌گویند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اشتباه و یا ظلم کرده باشند، اما چگونه است که مهدی ادعایی آنها در اندیشه مجازات همسر پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ مگر نه این است که خداوند فرموده همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مادران مؤمنین هستند. آیا توصیف عائشه توسط قرآن

بعنوان مادر مؤمنان نشانگر طهارت و مبرا بودن ایشان از تهمت و افترا بی که شیعیان نسبت می‌دهند نیست.

سؤال اینجاست شیعیان چگونه خواستار وحدت شیعه و سنی می‌شوند در حالی که معتقد و منتظر رجعت هستند تا به زعم خودشان در آن روز از اصحاب پیامبر ﷺ انتقام بگیرند. شیعیان به اهل سنت نسبت می‌دهند که آنها اموی هستند، کما اینکه مداوماً اصحاب پیامبر ﷺ را مورد طعن و لعن قرار می‌دهند. شیعیان در این مورد (البته ناخواسته و ندانسته) موجد رحمت و بخشایش و ثواب برای اصحاب پیامبر ﷺ هستند، چرا که با هر ناسزاگویی به اصحاب پیامبر ﷺ خداوند بر اجر و ثواب صحابه می‌افزاید. چگونه می‌توانیم بپذیریم کسانی که نسبت به نزدیک‌ترین اصحاب و یاران پیامبر ﷺ حقد و کینه دارند با ما که افتخار رهروی و پیروی از پیامبر ﷺ و اصحابش را داریم سر دوستی و برادری خواهند داشت!

بداء

بداء در اصطلاح یعنی تغییر ناگهانی در مسیر از قبل تعیین شده و یا به عبارتی یعنی پیشامد. اکثریت قریب به اتفاق شیعیان معنی بداء را نمی‌دانند، در حالی که بارها در دعاهایشان آن را تکرار می‌کنند، مخصوصاً در دعاهایی که هنگام زیارت قبور امام دهم علی نقی و امام یازدهم حسن عسکری می‌خوانند، می‌گویند: «السلام علیکم یا من بدالله فیکم!». یعنی: «که سلام بر شما ای کسانی که خداوند در مورد شما مرتکب بداء شد»^۱.

۱- در کتب شیعه از جمله در مفاتیح الجنان ص ۲۹۲ این دعا آمده است.

انگیزه شیعیان از این دعا این است که بر طبق عقیده شیعه امامت از پدر به فرزند ارشد منتقل می‌شود. اما هنگامی که اسماعیل فرزند ارشد امام جعفر صادق وفات یافت یافت، بناچار امامت به موسی بن جعفر فرزند کوچک جعفر صادق انتقال یافت. این تغییر در مسیر امامت که بنا به اعتقاد شیعه منصب خداوندی است و رأی مردم در آن تأثیری ندارد را بداء نامیده‌اند و می‌گویند خداوند در مقابل پیشامد و حادثه غیر مترقبه‌ای قرار گرفت و حکمی جاری کرد که با حکم قبلی متفاوت بود. از همینجا میان شیعیان اختلاف افتاد و باعث گروه بندی‌هایی منجمله بوجود آمدن گروهی بنام اسماعیلیه در صفوف شیعیان شد. متأسفانه علماء و آخوندهای شیعه با اینکه می‌دانند این نسبت‌ها به خداوند باطل و نارواست و به جای اینکه در جهت حذف نسبت «نعوذبالله» جهالت و مماندانی و ناقص جلوه دادن علم و حکمت ذات باری تعالی از اصول عقائد شیعه اقدام کنند، شرمسارانه می‌کوشند تا از این مسئله فرار کنند. مسلمان واقعی معتقد است که خداوند آگاه و خبیر و عالم الغیب است و آنچه را که در آینده روی می‌دهد، می‌داند و هیچ امری بدون درخواست و اراده خداوند واقع نخواهد شد. شکی نیست که آگاه بودن خداوند از آنچه در آینده روی می‌دهد با اندیشه بداء در تضاد است. نکته قابل توجه و تناقض عجیب این است که شیعیان می‌گویند امامانشان هر آنچه که پیش آمده و هر آنچه را که پیش بیاید می‌دانند، اما بخداوند نسبت می‌دهند که از آنچه در آینده واقع می‌شود بی‌خبر و ناآگاه است!.

افزودن اَشْهَد اَنْ عَلِيًّا وُلِيَ اللّٰهَ در اذان توسط شیعیان

اهل سنت معتقدند که علی علیه السلام از اولیا بزرگ الهی است. اما این دلیل نمی‌شود که اذان شهادت بدھیم که علی علیه السلام ولی خداست. کما اینکه در زمان خود حضرت علی چنین مطالبی در اذان گفته نشده است. اصولاً داخل کردن چنین مطالبی در نماز راه را بر ورود مطالب دیگری در نماز باز خواهد کرد. مثلاً امام حسن و امام حسین و افراد دیگری نیز هستند که اولیاء خدا هستند، پس چرا در اذان شهادت به ولی الله بودن آنها ندھیم؟ یا اصلاً چرا اسامی پیامبران گذشته را در اذان داخل نکنیم؟ مگر شأن و مرتبه ائمه از شأن و مرتبه آنان بالاتر است؟ این بدعت در قرن دهم هجری و در زمان شاه اسماعیل صفوی موسوم شد. تمامی علمائ شیعہ به این مسئله اذعان می‌کنند و اضافه می‌کنند تکرار اشهدان علی ولی الله وحی خیر العمل در شه رو دیاری نشاندهنده وجود و کیان ملت شیعہ در آنجاست.

در صدر اسلام، نه در زمان علی علیه السلام و نه در زمان سایر اهل بیت چنین مطالبی در اذان گفته نشده است. ما از شیعیان می‌خواهیم که این بدعت را حذف و این اشتباه را تصحیح کنند و به اذانی که بلال حبشی رضی الله عنه در مسجد رسول اکرم و در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب و منجمله علی علیه السلام می‌گفت برگردند.

سجده بر مهرهایی که ادعا می‌شود از خاک کربلا هستند

این خشت‌ها و مهرها برای شیعیان ارزش زیادی دارند و هیچ خانه‌ای از شیعیان نیت که از این مهرها در آن یافت نشود. شیعیان در مسافرت‌ها پیوسته از این مهرها در جیبشان دارند. آنها ادعا می‌کنند که این مهرها از کربلا محل شهادت امام حسین هستند و بر این مهرها سجده کرده و آن را

می‌بوسند. از نظر اهل سنت سجده به این مهرها و یا هر چیز دیگری، گناهی کبیره است. چرا که نه خداوند و نه پیامبرش و نه علی و نه اهل بیت او چنین دستور و اجازه‌ای را به ما نداده‌اند.

جمع کردن نمازها

شیعیان نمازهای «ظهر و عصر» و نمازهای «مغرب و عشاء» را جمع کرده و با هم می‌خوانند. این بدعت دیگری است که معارض قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳]. «هر آئینه نماز بر مؤمنین فرض است و در وقت معین کرده شده».

پیامبر ﷺ نیز هر یک از نمازها را در وقت خودش بجای می‌آوردند. الا در بعضی موارد و شرایط استثنایی مانند مواقعی که ایشان بیمار بودند یا در شب‌های بارانی و یا هنگامی که حادثه غیر مترقبه‌ای روی می‌داد و صرفاً در اینگونه موارد نمازها را جمع می‌نمودند. عمل شیعیان در جمع کردن نمازها حتی مغایر روایاتی است که در کتب خود شیعیان آمده است. منجمله در «نهج البلاغه» ج ۳ ص ۸۲ از علی ﷺ روایت شده که خطاب به استناداران و مسئولین شهرها گفته است: نماز ظهر را با مردم بخوانید تا آن هنگامی که خورشید به غرب متمایل و هوا رو به سردی گذارد، و نماز عصر را بخوانید آن هنگام از روز که سایه اشخاص دو برابر قدشان و خورشید صاف است، نماز مغرب را بخوانید آن هنگام که روزه دار افطار می‌کند و نماز عشاء را بخوانید به آن هنگام که شفق ناپدید شد و تا آخر شب.

عدم برگزاری نماز جمعه

اکثریت فقهاء شیعه حکم داده‌اند تا زمانی که مهدی امام زمان ظهور نکرده است اداء نماز جمعه در مساجد واجب نیست و مردم مختار هستند به اینکه نماز جمعه را در مساجد بخوانند و یا به جای آن در خانه‌هایشان نماز ظهر بخوانند. این عمل شیعیان مغایر نص صریح قرآن است که می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ [الجمعة: ۹]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی که نداد داده می‌شود برای نماز جمعه بشتابید بسوی ذکر خدا و رها کنید خرید و فروش را».

بعضی از فقهاء شیعه هم با این نظریه مخالفت کرده‌اند مانند حر آملی که معتقد به وجوب اداء نماز جمعه بوده است. بعد از روی کار آمد حکومت شیعی در ایران، و با این استدلال که حاکمیت اکنون به نایب امام زمان رسیده، نماز جمعه مجدداً در ایران برپا می‌شود. اختلافات اساسی‌تر و همچنین این بدعت‌های عملی، اختلاف و فاصله میان شیعه و سنی را بیشتر می‌کنند.

شیعیان امروز

انحرافات و اباطیلی که تحت نام مذهب شیعه مطرح شده و ما سعی کردیم در این گفتار به رؤس مهم‌ترین آنها اشاره کنیم، اثرات منفی و زیانباری برای امت اسلامی و بیداری اسلامی که امروزه شاهد آن هستیم، داشته است. به تصویر کشیدن چهره‌ای از اسلام توسط شیعیان که مترادف ترور، تخریب و عوام فریبی است فرصتی طلایی در اختیار دشمنان اسلام

قرار داده‌است تا اعمال و رفتار شیعیان را به تمامیت اسلام تعمیم دهند و بدینوسیله چهره پاک دین مبین اسلام را در افکار جهانیان مخدوش سازند. در نظر بگیریید زمانی که زیارت قبور ائمه اهل بیت برابر با صد حج و صد عمره دانسته و گفته شود زائرین این اماکن بدون هیچگونه سؤال و جوابی یکسره به بهشت می‌روند، آیا دیگر شیعه‌ای پیدا می‌شود که تمایل و اشتیاقی برای زیارت کعبه داشته باشد. بی‌دلیل نیست که در سال‌های گذشته سردمداران شیعه حاکم بر ایران چندین بار سعی در قاچاق اسلحه و مواد منفجره به عربستان و خرابکاری و ایجاد بلوا در مقدس‌ترین مکان مسلمانان به هنگام مراسم حج داشته‌اند. از جمله در سال ۱۹۸۶ حاکمان شیعه ایران مواد منفجره پلاستیکی درون کیف‌های به اصطلاح حجاج جاسازی کرده بودند و قصد برهم زدن مراسم حج را داشتن که توطئه آنان قبل از اجراء کشف شد.

همچنین در سال ۱۹۸۷ حاکمان شیعه ایران به بهانه تظاهرات بر علیه امریکا و اسرائیل و براءت از مشرکین اقدام به اخلال در مراسم حج کردند که در نتیجه ۴۰۰ نفر از تظاهرات کنندگان فریب خورده ایرانی کشته شدند. بهانه آنها تظاهرات بر علیه امریکا و اسرائیل بود. اما طولی نکشید که خداوند آنها را رسوا کرد و بر همگان معلوم شد آنهائی که مدعی دشمنی و مبارزه با امریکا و اسرائیل هستند در خفا دست در دست امریکا و اسرائیل دارند و امدادهای غیبی (اسلحه و تجهیزات جنگی) از اسرائیل و امریکا دریافت می‌کنند. قبل از آن هر از گاهی اخباری در رسانه‌های گروهی مبنی بر روابط پنهانی میان ایران و اسرائیل منتشر می‌شد. از جمله در سال ۱۹۸۳ هنگامی که صادق طباطبایی برادر زن احمد (فرزند خمینی) به جرم همراه داشتن هروئین در یکی از فرودگاه‌های آلمان دست‌گیر شد، میلیون‌ها نفر از طریق تلویزیون آلمان مهر ورود به کشور اسرائیل را بر پاسپورت این

شخص مشاهده کردند. پیشتر از آن در هجدهم ژوئیه ۱۹۸۱ یک هواپیمای آرژانتینی حامل اسلحه و تجهیزات اسرائیلی برای ایران، اشتباهاً به داخل شوروی سابق منحرف و توسط دفاع ضد هوایی آن کشور سرنگون گردید. در تاریخ ۱۹۸۱/۸/۱۸ سخنگوی رسمی دولت قبرس تأیید کرد که یک هواپیمای آرژانتینی با شماره پرواز ۲۲۴ در یازدهم ژوئیه ۹۱ از مبدأ تل‌آویو به مقصد تهران بارگیری شده بود جهت سوخت‌گیری در فرودگاه لارناکا به زمین نشسته است. همچنین این سخنگو اعلام کرده بود که این هواپیما سومین باری است که در مسیر تل‌آویو تهران در قبرس فرود آمده است. ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور اسبق ایران در مصاحبه‌ای با روزنامه هرالد‌تریبون بتاريخ ۸۱/۸/۲۴ اعتراف کرده بود که در زمان ریاست جمهوری او میان اسرائیل و ایران روابطی وجود داشته است اما او توان مداخله در این زمینه را نداشته است. در سوم ژوئن ۱۹۸۲ مناخن بیگین اقرار کرد که اسرائیل با صدور اسلحه و تجهیزات نظامی ایران را یاری کرده است. یک نشریه سوئدی در تاریخ هجدهم مارس ۸۴ و مجله ابرور در تاریخ ۸۴/۴/۷ به موضوع انعقاد قرار صدور اسلحه به ایران به مبلغ ۴ میلیارد دلار، میان ایران و اسرائیل اشاره کرده بودند. و باید پرسید اگر ایران واقعاً آنطور که ادعا می‌کند دشمن اسرائیل و خطری برای صهیونیست‌ها به شمار می‌رود چگونه اسرائیل با گسیل اسلحه و تجهیزات جنگی حاکمان ایران را تقویت می‌کند؟ چند سال بعد ماجرای فروش تجهیزات نظامی از سوی آمریکا هم به ایران فاش و به رسوائی واترگیت ایران معروف شد.

اگر آنچنانکه حاکمان شیعه ایران ادعا می‌کنند آنها در واقع دشمن آمریکا هستند، آیا امکان داشت آمریکا برای ایران تجهیزات نظامی و برای رفسنجانی کلت و کیک و انجیل بفرستد؟

هنگامی که جهانیان از سفر مک فارلین (مقام امریکایی) به تهران و تحویل تجهیزات نظامی به ایران از سوی امریکا و انتقال عواید آن به ضد انقلابیون نیکارگوئه مطلع شدند، رفسنجانی رئیس جمهور فعلی ایران از روی ناچاری در نماز جمعه تهران به سفر مک فارلین به ایران اعتراف کرد و با وقاحت تمام گفت برادران پاسدار ما در فرودگاه کیک را خوردند و چیزی به ما نرسید!

هنگامی که افغانستان توسط نیروهای شوروی سابق اشغال شده بود و مسلمانان این کشور با کفار جهاد می کردند، دولت شیعه حاکم بر ایران دارای عالی ترین سطح روابط با شوروی سابق بود و هیچگاه مسئله اشغال افغانستان بر روابط حسنه میان ایران و شوروی تأثیر نگذاشت. از جانب دیگر سردمداران شیعه ایران سعی در ترور و تخریب در کشورهای اسلامی و ایجاد تفرقه و اختلاف میان مسلمانان داشته و دارند. در افغانستان احزابی شیعی برای انداختن که کارشان هنگام جهاد افغانستان منحرف کردن اذهان از مسئله اصلی یعنی جهاد و ایجاد تفرقه در صفوف مجاهدین بود که هنوز هم آثار سوء آن را در افغانستان مشاهده می کنیم.

یا در لبنان گروهی از شیعیان را تجهیز و تحریک کردند تا مسلمانان فلسطینی را مورد حمله قرار دهند و یا افرادی را تحت عنوان جهاد اسلامی ربوده و بدینوسیله چهره منزه اسلام را نزد جهانیان مخدوش سازند. سردمداران شیعه ایران، حتی در داخل ایران و نسبت به شیعیان ایران هم رحمی نکردند و به بهانه اسلام و حفظ کیان تشیع و در واقع حفظ حکومت خودشان، هزاران تن از مردم ایران را که مخالفت حکومتشان بودند از دم تیغ گذراندند و میلیون ها تن از مردم شیعه ایران را آواره سایر کشورها کردند و جز ویرانی، فقر و فساد ارمغانی برای مردم ایران به همراه نیاوردند. حاکمان ایران که ادعا می کنند خواهان وحدت شیعه و سنی هستند، نسبت

به اهل سنت ایران که بخش بزرگی از جامعه ایران را تشکیل می‌دهند ظلم و ستم مضاعفی اعمال می‌کنند و از طرّ گوناگون منجمله تهدید یا تطمیع در صدد تغییر مذهب اهل سنت ایران برآمده‌اند. کما اینکه در سال ۱۹۹۴ میلادی برابر با ۱۳۷۲ هجری شمسی دولت ایران مسجد اهل سنت در شهر مشهد (مسجد شیخ فیض) را تخریب کرده و چند روز بعد هنگامی که هزاران تن از اهل سنت زاهدان در مسجد مکی این شهر اقدام به یک گردهمایی اعتراض‌آمیز نسبت به تخریب مسجد شیخ فیض کرده بودند، نیروهای دولتی به درون مسجد حمله کرده و مسلمانان بی‌پناهی را که درون خانه خدا جمع شده بودند بی‌رحمانه آماج گلوله‌های خود قرار دادند و ده‌ها تن از آنان را کشته و زخمی و صدها تن را دست‌گیر و روانه زندان‌ها کردند. حاکمان ایران هنگامی که هندوهای متعصب مسجد بابری در هندوستان را تخریب کردند، سینه چاک می‌کردند و در سوگ شهادت مسجد بابری اشک تمساح می‌ریختند. اما دیری نپائید که با تخریب مسجد شیخ فیض مشهد و سپس هتک حرمت خانه خدا به رگبارستن مردم مسلمان زاهدان درون مسجد مکی این شهر پرده تزویر و فریبکاری از چهره‌شان فرو افتاد.^۱

از دیگر موارد فریبکاری و تزویر حاکمان شیعه ایران و منجمله شخص خمینی، فتوی خمینی مبنی بر واجب القتل بودن سلمان رشدی به جرم اهانت به قرآن کریم و پیامبر ﷺ و یارانش بود. اما گوئی خمینی فراموش کرده بود، اهانت‌هایی که در کتب شیعیان نسبت به ساخت قرآن و اصحاب

۱- برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به کتاب أهل السنة والجماعة في ایران و کتاب فریاد اهل سنت خراسان.

و همسران پیامبر ﷺ روا داشته شده، از آنچه که سلمان رشدی نوشته بالاتر و بیشتر است.

از جمله طعنه به کتاب خدا و متهم کردن اصحاب به تحریف آن و ناسزا و دشنام گوئی به همسران پیامبر ﷺ که اهل بیت او هستند و نیز یاران آنحضرت.

بهتر بود خمینی ابتدا فتوی می داد که کتابهای شیعی که در آنها جز ناسزا به یاران و همسران پیامبر ﷺ و ایجاد تردید در صحت و کامل بودن قرآن چیز دیگری یافت نمی شود، پاکسازی شوند. چرا که آنچه در کتب شیعیان آمده و آنچه سلمان رشدی نوشته مشابهت و همسانی زیادی با هم دارند.

آیا فرقی بین سلمان رشدی، نور طبرسی، ملا محمد باقر مجلسی، کلینی، شیخ عباس قمی، گلذیهر مستشرق یهودی وجود دارد؟ همگی گواهان دروغینی هستند که علیه کتاب خدا گواهی داده و در مصادیق آن تردید ایجاد کرده و به آن توهین می کنند. آیا اسلامی که اینان مدعی آن هستند همان آئین پاک محمدی است؟ و آیا دوستی اهل بیت اسن است؟ خواننده و شنونده باید بعد از این به این سؤال پاسخ گوید که آیا یگانگی و وحدت میان شیعه و سنی جز با اصلاح انحرافات که شیعیان به آن چنگ زده اند امکان دارد؟ در حقیقت دعوت به وحدت مترادف با ادغام مذاهب دیگر در مذهب تشیع است چنانچه عملاً در ایران این کار را می کنند. ما به کسانی که آرزوی وحدت اسلامی را دارند می گوئیم تا وقتی که علماء و مراجع شیعه از مواضع ناحقشان عدول نکنند و انحرافات موجود در مذهبشان را اصلاح نکنند، اندیشه وحدت امت اسلامی رؤیایی بیشتر نخواهد بود. اینها همه انحرافات و تجاوزاتی است که بنام اهل بیت و مذهب اهل بیت انجام می گیرد که اهل بیت در واقع از آنها بیزار هستند.

خطاب به آن دسته از فرزندان اهل سنت که یا بی‌خبرند و یا تجاهاول می‌کنند، می‌گوئیم چگونه با کسانی اختلاط کرده و حاضر به دوستی می‌شود که به ابوبکر و عمر و عائشه دشنام و ناسزا می‌گویند؟ تا زمانی که این عقیده اصلاح نشود ما شاهد این دور تسلسل خواهیم بود و گذشته از خمینی‌های دیگری که در سایه این عقیده باطل ظهور خواهند کرد، عامه مردم شیعه نیز از قربانیان این عقیده خواهند بود.

پرسشی دیگر آیا شیعیان می‌توانند غیر مسلمانان را به اسلام دعوت کنند؟

حقیقت این است که محققین بعد از بررسی عملکرد شیعیان در این زمینه به این نتیجه رسیده‌اند که شیعه هیچگونه نقشی در دعوت غیر مسلمانان و کفار به اسلام نداشته‌اند. علت آن نیز کاملاً روشن و بدیهی است. به عکس اندیشه و اعمال و کردار شیعیان باعث بدبینی و دوری غیر مسلمانان از اسلام شده است.

اگر شیعه‌ای یک مسیحی را به اسلام دعوت کند، شاید آن مسیحی بپرسد به چه چیزم دعوت می‌کنی؟ شیعه می‌گوید به اسلام چرا که اسلام عاری از آن غلوی است که در مسیحیت در مورد عیسی مسیح وجود دارد. مسیحی در جواب می‌گوید شما به نوبه خودتان در مورد حضرت علی، حسین و دیگر امامان آنقدر غلو می‌کنید که می‌گوئید آنها قبل از آفرینش جهان نورهایی بوده‌اند. شما از حسین کمک می‌خواهید و می‌گوئید یا حسین. ما هم از حضرت عیسی علیه السلام کمک می‌خواهیم و می‌گوئیم یا عیسی مسیح. شیعه می‌گوید تو را به توحید و یگانگی خدا و عبادت او دعوت می‌کنم. مسیحی در جوابش می‌گوید چطور مرا به چنین چیزهایی

می‌خوانی در حالی که شما اسامی فرزندانان عبدالعلی و عبدالحسین می‌گذارید. شیعه می‌گوید شما بجای اینکه از خدا کمک بخواهید از عیسی کمک می‌خواهید. مسیحی می‌گوید شما هم همین کار را می‌کنید. قبور امامانتان را طواف کرده و از آنها یاری می‌خواهید به جای اینکه از خدا کمک بخواهید. ما هم همین کار را می‌کنیم از حضرت عیسی و مادرش کمک می‌خواهیم زیرا آنان نزد خداوند مقام بالایی دارند.

شیعه می‌گوید شما در مورد حضرت عیسی غلو کرده‌اید. مسیحی می‌گوید شما هم در مورد حسین غلو کرده‌اید. او وسایر امامانتان را برتر از همه مخلوقات و معصوم می‌دانید و برای آنان علم مطلق قائل هستید و می‌گوئید امامانتان آنچه را که پیش آمده و آنچه را که پیش بیاید می‌دانند و حتی گفته‌اید آنان دارای مقامی هستند که هیچ فرشته مقرب و یا هیچ پیامبری به آن مقام نمی‌رسند.

ما هم در مورد حضرت عیسی می‌گوئیم او قبل از آفرینش جهان نوری بوده و خداوند او را بر همه فرشتگان و انبیاء برتری داده است. ما گفته‌ایم دوستی حضرت عیسی کفاره گناهان است شما نیز می‌گوئید تا زمانی که کسی اهل بیت را دوست دارد، هر گناهی هم بکند به حسابش نوشته نخواهد شد.

شیعه می‌گوید کتاب شما دستخوش تحریف و تغییر قرار گرفته، مسیحی در جوابش می‌گوید شما شیعه‌ها هم می‌گوئید که کتابتان قرآن تحریف شده و اصحاب آن را تغییر داده و اسم علی و آیاتی را که تصریح به جانشینی علی بعد از پیامبرتان می‌کند، حذف کرده‌اند. پس چطور شما از ما می‌خواهید که کتاب تحریف شده‌ای را ترک کنیم و به دنبال کتاب تحریف شده دیگری برویم؟!.

ما می‌گوئیم انجیل تحریف نشده پیش خداست و شما می‌گوئید قرآن تحریف نشده نزد امام غایب است. پس چه فرقی میان ما مسیحی‌ها و شما شیعیان وجود دارد؟

تازه ما مسیحی‌ها اصحاب و دوستان و پیروان حضرت عیسی علیه السلام را دوست داریم و آنان را اسوه و الگوی خود می‌دانیم. در حالی که شما شیعه‌ها اصحاب و یاران پیامبرتان را مورد سرزنش و توهین قرار می‌دهید و می‌گوئید آنان شیطان و طاغوت بوده و از دین برگشته‌اند و پیروی از آنان ناجائز است. پس چگونه ما می‌توانیم پیشوایان نیک و شایسته خود را ترک کنیم و به دین پیامبر شما که اصحاب بدی داشته روی بیاوریم. و چگونه مسیحیت را که دروغ و زنا را حرام اعلام کرده رها کنیم و به دین شما که دروغ بنام تقیه و زنا را بنام صیغه مباح قرار داده است درآئیم؟

آیا شما می‌خواهید ما همانند شما با هود زنی و تظاهر به گریستن و عزاداری و ریختن خون خود به خدا نزدیک شویم؟

بنا به همین دلایل روشن و آشکار است که شیعیان نمی‌توانند کفار را به اسلام دعوت کنند.

بلکه عمده تلاش شیعیان محدود به سعی برای تغییر مذهب برخی از مردم بی‌سواد و فقیر اهل سنت است که با سوء استفاده از ناآگاهی و فقر مادیشان آنها را فریفته و تطمیع‌شان می‌کنند. کما اینکه میسیونرهای مسیحی با سوء استفاده از فقر مادی مسلمانان و با تطمیع تعداد از ایشان را به مسیحیت کشاندند.

بنابراین، بار دیگر تکرار می‌کنیم که شیعه نه تنها در دعوت غیر مسلمانان به اسلام هیچگونه نقشی نداشته، بلکه کار عمده شیعیان ایجاد تفرقه و اختلاف در صفوف مسلمین بوده است. علاوه بر این شیعیان دارای

رسوماتی هستند که اذهان را از اسلام بدبین و شکوه و عظمت آئین پاک محمدی را مخدوش می‌کند.

نمونه عملی افکار و اعمال شیعیان، اعمال نظام شیعه حاکم بر ایران است که از هنگام بدست گرفتن قدرت جز جنگ، دامن زدن به اختلافات، ترور و کشتار، تبعیض و ظلم و ستم نسبت به اهل سنت ایران و حتی ظلم و بیدادگری نسبت به شیعیان ایران و چندین بار خرابکاری در حرم امن الهی، هیچگونه خیری برای امت اسلامی به ارمغان نیاورده است.

شیعه و تاریخ

تاریخ اسلام حکایت از فجایع و مصائب بسیاری می‌کند که مسلمین توسط حرکت‌های باطنیه شیعه که عبیدالله فاطمی مؤسس آن بود، بآن دچار شده‌اند. ترور، تخریب و کشتارهای بسیاری توسط فرقه‌هایی همچون حشاشی‌ها، قرامطه، اسماعیلیه، عبیدی‌ها و بهائیان صورت گرفت و یا کسانی که مکه مکرمه را تصرف و حجاج را به قتل رساندند و اجسادشان را درون چاه زمزم انداختند. شرارت این‌ها تا ظهور صلاح الدین ایوبی ادامه یافت و حتی در صدد ترور صلاح الدین ایوبی هم بر آمدند ولی موفق نشدند و سرانجام خداوند بدست صلاح الدین ایوبی این فرقه‌ها را تار و مار کرد.

فاجعه خونین بغداد

تاریخ فاجعه مصیبت بار تخریب کامل بغداد و انهدام فرهنگ غنی اسلامی و تجاوز به نوامیس مسلمین و کشتار میلیون‌ها مسلمان را توسط هلاکو خان هرگز و هرگز فراموش نخواهد کرد. این فاجعه کم نظیر با تحریک و مساعدت دو تن از وزیران شیعه معتصم بالله آخرین خلیفه عباسی

به وقوع پیوست. این دو تن عبارت بودند از محمد بن علقمی و نصیرالدین طوسی منجم و فیلسوف که با خیانت به معتصم بالله و تسلیم او به هلاکو عملاً راه را بر ورود لشکریان تاتار به بغداد و انهدام آن، باز کردند. این دو نفر به پاداش این اقدام خیانت‌کارانه و جنایت‌کارانه از سوی هلاکو به وزارت منصوب شدند.

با این وجود خمینی در کتاب حکومت اسلامی ص ۱۴۲ به تعریف و تمجید از نصیر الدین طوسی پرداخته و به هنگام یادآوری نامش می‌گوید (ﷺ) در حالی که هم چنانکه گفتیم نصیرالدین طوسی و محمد بن علقمی عامل و مسبب تخریب کامل بغداد و انهدام و به غارت رفتن میراث اسلامی و کشتار میلیون‌ها مسلمان بوده‌اند.

ابن کثیر در کتاب «البدایة والنهایة» می‌نویسد نصیرالدین طوسی که ابتدا وزیر خلیفه عباس بود تا توانست ارتش را تضعیف و تعداد سربازان را به ده هزار کاهش داد. سربازان حقوقی دریافت نمی‌کردند و مجبور به گدائی بر دروازه‌های مساجد بودند. ابن کثیر اضافه می‌کند که ابن علقمی شیعه نام‌های به هلاکو نوشت و از او خواست که به بغداد بیاید و بر آن حکومت کند. ابن علقمی تسخیر بغداد را با توجه به اوضاع داخلی و مشکلات سیاسی، اقتصادی و نظامی، از سوی هلاکو آسان جلوه می‌داد و بدینوسیله هلاکو را تحریک و تشویق به حمله بر بغداد کرد.

چنان که ابن کثیر می‌نویسد کینه‌توزی محمد بن علقمی نسبت به اهل سنت و امیدش به جایگزینی مذهب شیعه بجای تسنن، او را بر آن داشت تا با خیانت به مسلمین و خلیفه عباسی دست دوستی به سوی تاتارها دراز کند.

ابن کثیر می‌نویسد: نصیر الدین طوسی از اولین کسانی بود که با خانواده و افراد و غلامانش به اردوگاه تاتارها رفت و بعد از مذاکره با هلاکو به نزد

معتمصم بازگشت و او را ترغیب به ملاقات هلاکو کرد و به او گفت هلاکو قصد صلح دارد به این شرط که مالیات بگیرد. معتمصم به همراه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی به ملاقات هلاکو رفت اما او شدیداً به خلیفه توهین کرد و دستور داد او را از جلسه بیرون بیاورند. نصیرالدین طوسی هلاکو را ترغیب به قتل خلیفه معتمصم کرد. هلاکو ابتدا متردد شد اما نصیرالدین طوسی آنقدر در ترغیب به قتل معتمصم کوشید تا سرانجام هلاکو دستور قتل خلیفه را صادر کرد. به همراه خلیفه عباسی گروهی از قضات و علماء نیز بودند که آنها هم، کشته شدند. آنگاه تاتارها به شهر حمله کرده و هر جنبنده‌ای را که می‌یافتند می‌کشتند بطوریکه در کوچه‌های بغداد خون جاری شده بود. هرچه را که توانستند غارت کرده و بقیه را سوزاندند.

ابن کثیر ذهبی و قطب الدین یونینی نوشته‌اند اثرات فساد هوا که نتیجه تعفن اجساد و کثرت آنها در بغداد بود، تا به دمشق رسیده و موجب ابتلاء مردم دمشق به وبا و سایر بیماریها شده بود. هیچکس از حمله تاتارها در امان نبود مگر یهودیان و مسیحی‌ها و آنهایی که به خانه‌های نصیرالدین طوسی و ابن علقمی پناهنده شده و نیز گروهی دیگر از شیعیان. نصیرالدین و ابن علقمی که قبلاً وزرای خلیفه عباسی بودند، به پاداش خوش خدمتی‌شان از سوی هلاکو هم به وزارت منصوب شدند.

نتیجه‌گیری از بحث حاضر

شاید خواننده و یا شنونده بگوید گذشته چه ربطی به ما دارد؟ و آیا درست است که همه شیعیان را در گناه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی شریک بدانیم؟

در جواب باید گفت البته که عادلانه نخواهد بود مسئولیت آنچه را که نصیرالدین طوسی و ابن علقمی مرتکب شده‌اند، بر عهده تمام شیعیان بدانیم و قصد ما هم این نیست. بلکه می‌خواهیم به کسانی که ممکن است تحت تأثیر گفته‌ها و افکار فریبکارانه حکام ایران قرار گرفته باشند هشدار بدهیم و بگوئیم آیا می‌دانسته‌اید خمینی در کتابش از نصیرالدین طوسی تعریف، و با عنوان (رض) از او یاد می‌کند؟ خمینی در کتاب حکومت اسلامی می‌نویسد نصیرالدین طوسی نقش مهمی در کمک به اسلام ایفاء کرده و مردم فقدان نصیرالدین طوسی و کسان دیگری نظیر او را که خدمات ارزنده‌ای به اسلام کرده‌اند، احساس می‌کنند.

می‌خواهیم بگوئیم آیا می‌دانید منظور از خمینی از خدمات ارزنده نصیرالدین طوسی به اسلام چه بوده است؟

آنچه که خمینی را بر آن داشته تا از نصیرالدین طوسی تجلیل کند، زمینه‌سازی این شخص در کشتار میلیون‌ها تن از پیروان اهل سنت توسط هلاکو خان بوده است.

این نشان می‌دهد که خمینی چه کینه عمیقی نسبت به اهل سنت داشته است. والا آیا هیچ مسلمان واقعی و آزاده بی‌غرضی هست که از مسبب این فاجعه هولناک ابراز تنفر و انزجار نکند؟

همین خمینی که از نصیرالدین طوسی تعریف و با عنوان (رض) از او یاد می‌کرد، هنگامی که از عمر بن خطاب یاد می‌کند نه تنها چنین عنوانی به ایشان نمی‌دهد بلکه با ایشان فحش و ناسزا هم می‌گوید. چگونه است که خمینی به عمر بن خطاب که بغداد را از چنگ مشرکین خارج کرد و اسلام را به آن سرزمین برد لعنت می‌فرستد اما به نصیرالدین طوسی که بغداد را مجدداً به دست کفار سپرد و باعث کشتار میلیون‌ها مسلمان شد، درود می‌فرستد؟

آیا نه نظر خمینی شأن و منزلت همدستان و وزیران هلاکو پیش خداوند بالاتر است یا شأن و مرتبه به اصحاب پیامبر ﷺ؟!.

نکته دیگر اینکه تاریخ به مثابه آئینه عبرتی است که باید از آن پند گرفت و برای اتخاذ مواضع اصولی و حرکت صحیح در زمان حاضر از آن سود برد. تاریخ به ما می‌آموزد که باید صفوف خود را از گروهها و جریاناتی که در طول تاریخ پیشه‌ای جز خیانت و جنایت نداشته و همواره دستشان در دست دشمنان امت اسلامی بوده است، جدا کنیم.

نکته آخر اینکه هنوز هم هستند. همان عقاید انحرافی که نیاکان آنها با پیروی از آن مسبب و باعث فجایع دردناک و تلخی در گذشته بوده‌اند.

در زمان حاضر شاهد مواضع خصمانه و فریبکارانه در روزیها لبنان نسبت به امت اسلامی و همدستی آنان با دشمنان اسلام بوده‌ایم. پیروان این فرقه با نام ظاهری اسلام فی الواقع منکر معاد و معتقد به تناسخ ارواح هستند و به پیامبر ﷺ تهمت‌های ناروا نسبت می‌دهند. در سال ۱۹۸۳ به هنگام اشغال لبنان از سوی اسرائیل، نیروهای اشغالگر یهودی در منطقه تحت نفوذ دروزی‌ها، با برادران دروزی خود ملاقات و به همین مناسبت جشن‌ها برپا کردند. در همین ایام دروزیا و شیعیان در بیورت علیه نیروهای سنی متحد شده بودند. یا نصیری‌ها که علی را خدا پنداشته و معتقد به قرآنی دیگر هستند. با اینکه شیعیان امامی علی‌الظاهر نصیری‌ها و اسماعیلی‌ها را تکفیر می‌کنند اما آنچه را که عملاً انجام می‌دهند، چیز دیگری است.

وقایع روزمره به خوبی گواه بر این هستند که ارتباط و توافق میان شیعیان و نصیری‌ها بیشتر از وجود مشترک میان شیعه و سنی می‌باشد. یا در مورد شیعیان جبل عامل فراموش نکرده‌ایم که چگونه با صلیبی‌ها همکاری کردند.

و اما جای بسی تأسف است که برخی از سردمداران نهضت‌های اسلامی در وقایع گذشته خود را به نا آگاهی می‌زنند و به این قانع‌اند که طرح این مسائل مانع از وحدت میان مسلمانان می‌شود! و یا اینکه می‌گویند شیعیان امروز از شیعیان دیروز فرق دارند و مذهب و مذهب جعفری را به عنوان مذهب پنجم در کنار مذاهب چهارگانه حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی قلمداد می‌کنند. ای کاش این دسته کمی به خودشان نمایانگر عقیده و افکار و اعمال این فرقه‌هاست و به‌راستی که این فرقه‌ها دشمنان حق و از اهل باطلند.

کسانی که خواهان وحدت با شیعیان هستند باید بدانند که وحدت کلمه ارتباط تنگاتنگی با وحدت عقیده دارد و غیر ممکن است که بین دو نفر وحدت برقرار شود که یکی موحد و دیگری مشرک باشد. یکی رو به قبله کند و دیگری رو به قبر، یکی دستش را به‌سوی آسمان بلند کند و دیگری دستش را به‌سوی قبر امام و یا امامزاده و یا به‌سوی کربلا و سامرا و نجف بلند کند. چرا که برای مسلمانان، توحید شرط وحدت کلمه است. وحدت مطلوب وحدت قلبه‌است هرچند که از نظر جغرافیایی از هم فاصله داشته باشیم و همانا وحدت حقیقی آن است که مورد رضای خداوند و بر طبق قرآن و سنت پیامبر ﷺ صورت گیرد.

در پایان از خداوند بزرگ مسئلت می‌نمائیم که ما و آنها و جمیع مسلمین را به راه راست و راهی که متضمن سعادت دنیا و آخرت است، هدایت کند و از خداوند می‌خواهیم به همه ما توفیق حرکت و گام برداشتن در مسیری که او می‌پسندد عطا کند و ما و آنها را در زمره کسانی قرار دهد که چون سخن حق را بشنوند از آن تبعیت می‌کنند. و از خالق یکتا می‌خواهیم که این نوشته را بر همه مفید بگرداند و لغزش‌هایمان را، بر ما ببخشد.